

سیری در واقعیت‌های مذهبی  
بر اساس بررسی‌های سیصد تن از اندیشمندان و  
پژوهشگران شرق و غرب

از زکریای رازی، ابن سینا، راوندی، خیام  
تا آقاخان کرمانی، کسروی، هدایت، دشتی

و

از نیوتون، ولتر، کانت، هگل، شوپنهاور  
تا نیچه، فروید، برتراند راسل، اینشتاین

\*\*\*\*\*

## خدا

### در آئین‌های توحیدی

تقریباً همه مسلمانان جهان — من جمله ایرانیان — بر این تصورند که تورات و انجیل دو کتابی هستند که از جانب خداوند بر موسی و عیسی نازل شده اند، به همان صورت که قرآن بر محمد نازل شده است. این اعتقاد عمدتاً از تصریح خود قرآن ناشی شده است که: آن خدائی که قرآن را بر تو (محمد) فرستاد، تورات و انجیل را نیز بر موسی و عیسی فرستاد (آل عمران، ۳، ۴۸، مائده، ۴۶، اعراف، ۱۵۷، توبه، ۱۱۱، فتح، ۲۹، حدید، ۲۷، صف، ۶، جمعه، ۵). ولی واقع امر این است که تورات و انجیل، هیچ‌کدام نه کتاب واحدی هستند و نه موسی و عیسی آنها را به صورت وحی از آسمان دریافت داشته اند. در تاریخ مذاهب جهان تنها شخص دیگری به غیر از محمد که مدعی دریافت مستقیم کتابی از جانب خداوند شده، جوزف اسمیت بنیان‌گذار فرقه مذهب مورمون در آمریکا است.<sup>۱</sup>

آنچه امروز در جهان مسیحیت به نام کتاب مقدس (Bible) عرضه می‌شود، مجموعه‌ای از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید است که تورات قسمتی از بخش اول و انجیل قسمتی از بخش دوم آن است. عهد عتیق که پنج کتاب اول آن اختصاصاً توراها نام دارد، جمعاً شامل ۲۴ کتاب است<sup>۲</sup> که نه تنها به صورت یکجا نازل نشده اند، بلکه تدریجاً و در طول بیش از یک

۱- به بخش سیری در مذاهب مراجعه شود.

۲- این رقم فقط مربوط به متن عبری تورات است، زیرا متن لاتینی تورات که در قرن چهارم میلادی توسط جرونیموس قدیس San Geronimo از یونانی ترجمه شده است و Vulgata نام دارد (و متنی است که مورد قبول کلیسای کاتولیک است) به ۴۶ کتاب تقسیم شده است. تورات مورد قبول کلیسای پروتستان که توسط مارتین لوتر مستقیماً از عبری ترجمه شده به خاطر این که هفت کتاب آن از طرف لوتر به رسمیت شناخته نشده است شامل ۳۹ کتاب است. اصطلاح عهد عتیق و عهد جدید از انجیل متی (باب بیست و ششم، ۲۸) و رساله دوم پائولوس رسول به قرنتیان (باب چهاردهم، ۱۴) گرفته شده است.

هزار سال توسط افراد یا گروه‌هایی از کاهنان یهودی به اسم ۲۶ پیغمبری که نام‌شان بر این کتاب‌ها نهاده شده نوشته شده اند. عهد جدید نیز از چهار کتاب اول آن اختصاصاً انجیل نامیده می‌شود، جمعاً شامل ۲۷ کتاب و رساله است که در طول دو قرن توسط افرادی مختلف نوشته شده اند که هیچ یک از آنها از هواربون عیسی نبوده اند. خود عیسی تا هنگام مرگ خویش اساساً از وجود کتابی به نام انجیل بی‌خبر بوده است.

.....

اصل زیربنائی هر سه آئین توحیدی این است که آفریننده و گرداننده کائنات خدای واحدی است که در تورات یهوه، در انجیل پدر آسمانی و در قرآن اله نام دارد در هر سه این کتاب‌ها آفرینش کائنات و خلقت آدم به دست این خداوند به صورتی مشابه روایت شده است. پیامبرانی که وی برای نوع بشر می‌فرستد پیامبرانی مشترک هستند، و قوانین مذهبی که اعلام می‌دارد قوانینی غالباً مشابه اند. با این همه، ماهیت آسمانی و زمینی این خدا در آئین‌های یهودی و مسیحی و اسلام به صورتی چنان بنیادی با یکدیگر تباین و گاه صریحاً تناقض دارد که غالباً یکی دانستن این سه خدا را غیر ممکن می‌کند. جهان توحیدی اگر هم در تئوری یک خدای واحد بیش ندارد در عمل دارای سه خدا است که وجوه اختلاف آنها بیشتر از وجوه مشترک‌شان است.

خدای تورات که یهوه نام دارد (و در تورات ۶۸۲۳ بار از او نام برده شده است) صرفاً خدای قوم یهود است و خودش نیز خدائی صد در صد یهودی است. پیامبرانی که از جانب خود می‌فرستد منحصرأ پیامبران ملت یهودند و به کفر یا ایمان دیگران کاری ندارند. تعالیم و قوانین آنان کلاً بر این محور می‌گردد که منافع خاص قوم یهود از هر راهی که لازم باشد حفظ

شود، ولو این مستلزم آن باشد که مسائل اخلاقی و انسانی بسیاری زیر پا گذاشته شوند و حقوق مشروع ملت‌های دیگری نادیده گرفته شوند یا کسان بسیاری به ناحق کشته شوند. در جریان حوادث روزمره یا وقایع مهم از قبیل جنگ‌ها و بلایای آسمانی و زمینی، بیهوده شخصاً از آسمان به زمین می‌آید تا مسائل مربوط به قوم برگزیده خود را مستقیماً سرپرستی و در صورت ضرورت اداره کند و در همه این موارد در موضع یک خدای یهودی عمل می‌کند و نه خدای همه اقوام و همه سرزمین‌ها. با پیغمبر خودش قرارداد می‌بندد که اگر پسران اسرائیل ختنه شوند او در عوض سرزمین کنعان را برای همیشه به آنها ببخشد، و بعداً نیز شهرهای متعدد این سرزمین را یکی پس از دیگری تسلیم آنها می‌کند با این شرط که هیچ‌کدام از آنها نه تنها مرد و زن و کودک بلکه گاو و گوسفند و بزغاله و سگ و گربه‌ای را نیز زنده نگذارند. با یک پیغمبرش کباب و آبگوشت می‌خورد و زیر درخت استراحت می‌کند. با پیغمبر دیگرش کشتی می‌گیرد و زورش به او نمی‌رسد. در شب تاریک دنبال پیغمبر دیگرش در بیابان می‌دود تا او را به علت ختنه نبودن بکشد. از پیغمبر دیگرش می‌خواهد که با زنی زنا زده و زناکار ازدواج کند. به پیغمبر دیگرش دستور می‌دهد که روی نان روزانه‌اش گوه بمالد و بخورد. به پیغمبر دیگرش شکایت می‌کند که دو خواهری که معشوقه او بودند یکی پس از دیگری سرش کلاه گذاشته اند و با دیگران زنا کرده اند. دختران نازپرورده اورشلیم را غضب می‌کند و فرمان می‌دهد که دیگر مو بر فرج آنها نروید. روده‌های کسانی را که به او بی‌احترامی کرده اند از مقعدشان بیرون می‌آورد. با شیطان بر سر بنده‌اش ایوب شرط‌بندی می‌کند. به پیغمبر دیگرش پرخاش می‌کند که چرا با زن یکی از سرداران خود زنا کرده است در حالی که خود بیهوده حاضر بوده است زنان دیگری را به آغوش او بفرستند. نحوه دقیق کباب کردن گاو و

گوسفند را چون یک آشپز کهنه کار به پیغمبر اولوالعزم خودش تعلیم می دهد و اخبار محرمانه دربار یهود را مانند یک مامور مخفی اطلاعاتی به گوش پیامبر دیگرش می رساند. در نقش یک رئیس مافیا به یهودیان مصر توصیه می کند که از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند طلا و نقره به امانت بگیرند تا آنها را در خروج از این کشور با خودشان ببرند، و خود او در عرض یک شب چند میلیون نوجوان و کودک مصری و حتی گاو و گوسفندهای نوزاد را با دست خویش سر می برند.

در انجیل همین خداوند تبدیل به خدائی دوشخصیتی می شود که در هیچ آئین دیگر اساطیری یا توحیدی تاریخ جهان مشابه او را نمی توان یافت، یعنی بر حسب آن که کدام انجیل از انجیل های چهارگانه و کدام رساله از رساله های عهد جدید به دست چه کسانی نوشته شده باشد، از موضع خدای ترسناک و انتقام جو و فریب کار و حسودی چون یهوه به موضع خدای مهربان، نیک دل و بخشنده و بی عقده ای چون پدر آسمانی عیسی تغییر ماهیت می دهد. چنین خدایی پیوسته ناگزیر است نقش کارگردانی را داشته باشد که در آن واحد هم کینه توز است و هم با گذشت، هم سخت گیر است و هم آشتی جو، هم خدائی منحصرأ یهودی است و هم پدری است که همه افراد بشر را به چشم فرزندان خویش می نگرد و غالباً در این جمع اضداد خودش نیز تکلیف خویش را نمی فهمد.

در قرآن خدا نه خدای صد در صد کینه توز و ترش رو و بی رحم تورات است و نه خدای دوشخصیتی انجیل، بلکه خدائی در حد اعلا مطلق و خودکامه است که بیرون از او هیچ قانونی، هیچ اراده ای و هیچ واقعیتی وجود ندارد و حتی برگی بی اجازه او از درخت فرو نمی افتد و هر آنچه در آسمان و زمین می گذرد، از جزء تا کل، الزاماً به همان صورتی می گذرد

که او خواسته است. فریمن کلارک پژوهشگر تاریخ مذاهب و مولف کتاب معروف مذاهب بزرگ این هر سه واقعیت را چنین خلاصه می‌کند که: خدای موسی قدرت ترسناکی است که همیشه در میان بندگان خودش زندگی می‌کند و شریک همه درستی‌ها و نادرستی‌های آنها است، خدای عیسی هم بالای سر آدمیان است و هم در درون آنها است، و خدای محمد صرفاً در بالای سر آنها است و از موضع فرمانروای مطلق با آنان سخن می‌گوید که هیچ وقت از مسند خدائی خودش فرود نمی‌آید.

میان این سه برداشت مختلف، اگر برداشت خدای مسیحیت پدرا نه‌تر و برداشت خدای اسلام سرورانه‌تر است، برداشت خدای یهودی پرآب‌رنگ‌تر و خواندنی‌تر است. زیرا وی بر مبنای آنچه در تورات از او حکایت می‌شود هم الوهیم یهودی است، هم آئون مصری، هم مردوخ بابلی، هم بعل فینیقی، هم زئوس یونانی، هم ژوپیتر رومی، و در جمع همه خدایان تاریخ، هیچ خدای دیگری چه از نظر خصائص شخصی و چه از نظر فراوانی و تنوع ماجراهائی که وی بازیگر اصلی همه آنها است با او برابری نمی‌کنند.

بهتر است شما هم با شماری از این ماجراها و این خصائص، از خلال صفحات خود تورات که در اینجا عیناً یا به صورت تلخیص شده آن برایتان نقل می‌کنم آشنا شوید!

.....

اولین پیامبر یهود، آبرام (ابراهیم)، در مهاجرت خود به عرض کنعان، یک روز در بلوطستانی در نزدیک حبرون که وی همراه زنش سارا در آن سکونت گزیده است سه نفر

۱- مطالبی که در کتاب حاضر از تورات نقل شده، عیناً از ترجمه فارسی عهد عتیق که توسط «انجمن مسیحی چاپ و انتشار بین‌المللی کتاب مقدس» در سال ۱۹۰۴ در نیویورک به چاپ رسیده و در سال ۱۹۸۰ تجدید چاپ شده گرفته شده است.

ناشناس را می‌بیند که به دیدار او آمده اند. آنها را مهمان می‌کند و وقتی که دعوت‌اش را به نهار می‌پذیرند برایشان گوساله بریان و شیر و کره فراهم می‌آورد که همه با هم آن را می‌خورند و سپس زیر درخت استراحت می‌کنند، و بعد معلوم می‌شود که یکی از آنها خود خدا بوده است:

و خداوند در بلوطستان بر ابراهیم ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود . . . و به استقبال او رفت و رو بر زمین نهاد و گفت: ای مولی، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، پس اندک آبی بیاورم تا پاهای خود را بشوئی و زیر درخت بیارامی، و لقمه نانی بیاورم تا دلت را تقویت دهی و پس از آن روانه شوی، زیرا برای همین تو را بر اینجا گذر افتاده است. پس سه کیل از آرد به سارا داد تا آن را خمیر کرده نان بسازد، و گوساله نازک از رمه گرفته به غلام خود داد تا آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله بریان شده را آورد و زیر درخت ایستاد تا مهمانان‌اش آن را خوردند. پس خداوند از وی پرسید که زوجهات سارا کجاست؟ گفت اینک در خیمه است، و خداوند فرمود که البته موافق زمان حیات نزد تو برخواهم گشت و زوجهات سارا را پسری خواهد شد . . . سارا به در خیمه این را شنید و در دل خود بخندید که شوهرم پیر است و از من نیز عادت ماهانه منقطع شده است و چگونه مرا پسری خواهد شد؟ و خداوند به ابراهیم گفت: سارا برای چه خندید، مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ آن گاه سارا انکار کرده گفت که نخندیدم، چون که ترسیده بود. و خداوند گفت: نی، بلکه خندیدی. پس رفت و ابراهیم او رامشایعت نمود: و خداوند به خود گفت: آیا آنچه را که می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟» (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب هجدهم).

وقتی دیگر خدا در شبی تاریک و در صحرائی خلوت با پیغمبرش یعقوب کشتی می‌گیرد، با این که این کشتی تا سپیده‌دم ادامه می‌یابد موفق به زمین زدن او نمی‌شود: «... پس یعقوب دو زوجه خود و دو کنیزش و یازده پسرش را همراه با همه مایملک‌اش از معبر یربوق عبور داد، ولی در این موقع با مرد ناشناسی در بیابان رو به رو شد که تا طلوع فجر با وی کشتی گرفت و چون دید که بر یعقوب غلبه نماید لگدی به ران او زد که آن را از حرکت باز داشت، پس بدو گفت مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد، اما یعقوب گفت مرا برکت ندهی رهایت نکنم. مرد از وی پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد یعقوب. گفت: نی، از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل خوانده شود، زیرا که خدا مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب بدو گفت اکنون تو نیز مرا از نام خود آگاه ساز. آن مرد جواب داد: چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنوئیل نامید زیرا که در آنجا خدا را از رو به رو دیده بود، و چون از فنوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می‌لنگید. از این سبب است که بنی اسرائیل تا به امروز عرق النساء را که عضله ران است نمی‌خورند، زیرا خدا ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرده بود» (سفر پیدایش، باب سی و دوم، ۲۲-۳۲).<sup>۱</sup>

.....

وقت دیگر خدا با پیغمبر اولوالعزم خودش موسی مدتی چانه می‌زند تا او را به قبول مأموریت گفتگو با فرعون مصر برای وا داشتن وی به صدور اجازه مهاجرت قوم یهود از خاک

۱- این نخستین باری است که در تورات نام اسرائیل برده می‌شود. معنی این کلمه در عبری باستانی رویاروی خدا است همچنان که کلمه فنوئیل «خدا را دیدم» معنی می‌دهد. جالب است که خدا با پیغمبرش کشتی می‌گیرد با همه خدائی خود نام این پیغمبر را نمی‌داند، و این نیز جالب است که در نامی که بدین پیغمبر می‌دهد خدا «نیل» خوانده می‌شود که نام خدایان اساطیری بابلی و کنعانی است.



مصر متقاعد کند، و موسی به بهانه‌های مختلف می‌کوشد تا از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کند: «... و خداوند به موسی گفت پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری. موسی گفت مگر من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ خداوند گفت: البته من با تو خواهم بود. موسی به خدا گفت این که چون من نزد بنی اسرائیل روم و به ایشان گویم که خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من پرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت من همین هستم که هستم و به بنی اسرائیل بگو که «هستم» مرا نزد شما فرستاده است. موسی در جواب گفت همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهد شنید بلکه خواهند گفت یهود بر تو ظاهر نشده است. پس خداوند به وی گفت که من عصای تو را تبدیل به مار کنم و دست تو را مثل برف سفید کنم و آب نهر را به دست تو بدل به خون کنم تا آنها گفته تو را باور بدارند... پس موسی به خداوند گفت من مردی فصیح نیستم و زبانم الکن است و به کندی حرف می‌زنم. خداوند گفت: من زبان‌ات خواهم بود و هر چه باید بگوئی تو را خواهم آموخت. و موسی گفت با همه اینها ای خداوند، استدعا دارم که کس دیگری را برای این کار بفرستی. آن گاه خشم خداوند مشتعل شد و فرمود که مگر من نمی‌دانم که برادرت هارون لاوی فصیح الکلام است. و تو کلام را به او القاء خواهی کرد و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او تو را به جای زبان خواهد بود و تو او را به جای خدا خواهی بود». بعد از این گفتگو موسی به ناچار زن خویش و پسر خود را بر الاغ سوار کرده به زمین مصر مراجعت می‌کند و خودش عصای خدا را به دست می‌گیرد و برای ابلاغ اوامر خداوند به سوی پایتخت فرعون روانه می‌شود. ولی درست در همین موقع خداوند متوجه می‌شود که این پیغمبر او ختنه

نشده است، و به قدری از این بابت عصبانی می‌شود که شبانه به دنبال او می‌رود تا وی را به قتل برساند، و فقط زرنگی و هوشمندی صفوره، زن موسی، او را از مرگ نجات می‌دهد. «و واقع شد در بین راه که خداوند به دنبال او رفت تا وی را به دست خود بکشد. آن گاه صفوره سنگ چخماقی تیر بر گرفته همان وقت علفه پسر خود را برید و گوشت بریده را نزد موسی انداخت و گفت اینک تو مرا شوهر خون هستی به سبب ختنه، پس خداوند موسی را رها کرد» (سفر خروج، خلاصه شده از باب‌های سوم و چهارم).

.....

وقت دیگر خدا به پیغمبر بسیار محترم و موقر خودش حزقیال، امر می‌کند که مدت ۳۹۰ روز بر روی نان روزانه خودش گه بمالد و بعد آن را بخورد: «... آن گاه خداوند یهوه به من فرمود که آهن تیز بردار و موهای سر و ریش را با آن بتراش، و پس میان برو یک ثلث از آن را بسوزان و ثلث دیگر را به زباله بریز، و چون این را به انجام رسانیده باشی موافق گناه اسرائیل به مدت ۳۹۰ روز بر پهلوی چپ خود بخواب، زیرا من گناه یهود را هر روزی به جهت سالی بر تو قرار داده ام... پس غذائی را که می‌خوری به وزن بیست مثقال برای هر روز وقت به وقت خواهی خورد، و قرص‌های نان جو را که می‌خوری آنها را در نظر همه اسرائیل همراه با سرگین خود خواهی خورد. پس گفتم: آه ای خداوند، من از طفولیت خود تا به حال سرگین آدمی را نخورده‌ام! آن گاه به من فرمود: اینک پذیرفتم که به جای سرگین انسان سرگین گاو را بر تو مقرر دارم». (کتاب حزقیال نبی، باب چهارم، ۴-۱۲).

چندی پس از آن همین خداوند پیغمبر دیگر خود ربشاقی را به نزد الیاقیم بن حلقیا می‌فرستد که بدو بگوید من بر مردانی که بر حصار شهر نشسته اند فرستاده شده‌ام تا از

جانب خداوند بدیشان بگویم که همراه با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند (کتاب دوم پادشاهان، باب هیجدهم، ۲۷).

.....

وقت دیگر همین خدا به پیغمبر محترم و معتبر دیگر خود هوشع دستور می‌دهد که با زنی زناکار و زنازاده ازدواج کند: «... و در ایام عزیا و یوتا و حزقیا پادشاه یهودا و یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل وحی از جانب خداوند بر هوشع بن بنیری نازل شد. و خداوند به هوشع گفت برو و زنی زناکار را که خودش نیز زنازاده باشد برای خود بگیر... پس هوشع رفت و جومر دختر دبلائیم را گرفت و او حامله شده پسری برایش زائید،... و خداوند گفت که شما دیگر قوم من نیستید و من خدای شما نیستم... و با مادر و خود محابه نما، زیرا که او نیز دیگر زن من نیست و من شوهر او نیستم، لهذا زناى خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستان‌هایش رفع بنماید، مبادا رخت او را کنده وی برهنه نمایم... و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چون که فرزندان زنا می‌باشند و والده ایشان بی‌شرمی کرده و گفته است که در عقب عاشقان خود خواهم رفت، زیرا که ایشان نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند. بنابراین من راه او را بر خاره خواهم بست و بر گرد او دیواری بنا خواهم نمود تا راه‌های خود را نیابد و هرچند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید... پس خواهد گفت که می‌روم و نزد شوهر نخستین خود بر می‌گردم زیرا در آن وقت از اکنون مرا خوش‌تر می‌گذشت. اما او نمی‌داند که من بودم که گندم و شیره و روغن به او می‌دادم و نقره و طلائی را که برای عمل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم. اما من دیگر گندم خود را در فصل‌اش و شیره خویش را در موسم‌اش به او نخواهم داد و پشم و کتان خود را که می‌بایست

برهنگی او را بپوشاند از او بر خواهم داشت، و قباحه او را به نظر عاشقان اش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رها کند، و تمامی شادی او و عیدها و هلالها و شنبهها و جمیع مواسم اش را موقوف خواهم ساخت، تاکها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من است که عاشقانم به من داده اند ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا را بخورند. و انتقام روزهایی را از او خواهم کشید که برای آنها بخور می سوزانید و خویشتن را به گوشوارهها و زیورهای خود آرایش داده از عقب خود می رفت و مرا فراموش کرده بود.» (کتاب هوشع نبی، باب اول، ۱-۴).

.....

وقت دیگر شرطی که با شیطان بسته است یک بنده پاک نهاد و فرمان بردار خود را به انواع مصیبت ها گرفتار می کند، هر هفت پسرش را می کشد، گله های گاو و گوسفند و شترش را نابود می کند، خانه و دارائی او را به آتش می کشاند، و دست آخر او را نیز از سر تا پا دچار جرب می کند و به خاکسترنشینی وا می دارد تا به شیطان ثابت کند که این بنده او علی رغم همه اینها تسلیم رضای او است و اعتراضی نمی کند:

«در زمین غوص مردی بودی که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود، و هفت پسر و سه دختر داشت و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگ تر بود . . . و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد، و خداوند به شیطان گفت از کجا آمده ای؟ شیطان در جواب گفت از تردد در زمین و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت آیا در

بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست و مردی راست و خداترس است؟ شیطان در جواب گفت آیا ایوب مجاناً خداترس است یا از آن جهت که تو او را برکت دادی و مواشی او در زمین منتشر شد؟ الان دست خود را دراز کن و مایملک او را بگیر و او ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک همه اموال اش را به دست تو دادم. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.»

شیطان با داشتن این سفیدمهر ترتیبی می‌دهد که پسران ایوب با باد سموم تلف می‌شوند، و گوسفندان و شتران و گاوان و الاغان او یکی پس از دیگری به دست دشمنان یا با آتش خدا که از آسمان می‌افتد نابود می‌شوند. و با همه اینها ایوب سر خود را می‌تراشد و سجده می‌کند و می‌گوید خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد! ولی ماجرا به همین جا پایان نمی‌یابد: «و واقع شد که بار دیگر پسران خدا آمدند تا در جلسه مشورتی خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان بود. و خداوند به شیطان گفت آیا بنده من ایوب را دیدی که کاملیت خود را قایم نگاه داشت، هرچند مرا بر آن وا داشتی که او را بی‌سبب آزار برسانم؟ و شیطان در جواب خداوند گفت که هر چه انسان دارد برای تندرستی خود خواهد داد. پس الان دست خود را دراز کرده استخوان او را بلرزان و او تو را ترک خواهد نمود. و خداوند به شیطان گفت اینک جان او را در دست تو دادم. شیطان از حضور خداوند بیرون رفته ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دمل‌های سخت مبتلا ساخت. و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. و زنش او را گفت: آیا باز هم کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ پس خدا را ترک کن و بمیر، و او وی را گفت مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گوئی، آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟ و در این همه ایوب به لب‌های خود گناه

نکرد».

با این همه وقتی می‌رسد که طاقت این مرد خدا طاق می‌شود و «صبر ایوبی» او پایان می‌رسد، و در این موقع است که با شکوه‌ای آمیخته به عصیان به یهوه خطاب می‌کند که:

«اینک جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت گرفتارم کرده است. شبانگاه استخوان‌هایم در اندرون من سفته می‌شود، و پی‌هایم از درد آرام ندارد. از شدت سختی گریبان پیراهنم مرا تنگ می‌گیرد. مثل خاک و خاکستر شده‌ام و در گل افتاده‌ام. و در چنین حالی نزد تو تضرع می‌کنم و بدان توجهی نمی‌کنی. بر می‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی. بر من بی‌رحم شده‌ای و با قوت دست خود بر سرم می‌کوبی. مرا در تندباد پراکنده ساخته‌ای. انتظار نور کشیدم و به ظلمت رسیدم. احشایم می‌جوشد و آرام نمی‌گیرد. ماتم‌کنان در تاریکی به راه خود می‌روم. برادر شغالان و دوست شترمرغان شده‌ام. پوستم سیاه شده است و ذره ذره از تنم می‌ریزد. استخوان‌هایم از حرارت سوخته است. از من جز نوای نوحه بر نمی‌خیزد و از نای من جز ناله گریه‌کنندگان به گوش نمی‌رسد». ولی این شکوه دردآلود، یهوه را به جای این که به همدردی و عطوفت بخواند به خشم می‌آورد، زیرا وی از خلال آن چنین درک می‌کند که ایوب خواسته است کمال خدائی او را زیر پرسش قرار دهد. بدو بانک می‌زند که: «... تو کیستی که با پر حرفی‌های خودت در کار خدائی من فضولی می‌کنی؟ ... وقتی که من زمین را ساختم تو کجا بودی؟ ... آیا به مخزن‌های برف و خزانه‌های تگرگ که من آنها را برای روز جنگ ذخیره کرده‌ام راه داشته‌ای؟ آیا تو هستی که شکار را برای ماده شیر صید می‌کنی تا اشتهای او را سیر نمائی؟ آیا از وقت زائیدن بز کوهی خبر داری؟ کیست که خر وحشی را رها کرد و بندهای گور خر را باز کرد و بیابان را خانه او ساخت و شوره‌زار را مسکن او قرار داد تا

غوغای شهر را نادیده بگیرد و به خروش چوپان اهمیتی ندهد؟ آیا گاو وحشی راضی می‌شود که تو را خدمت کند یا نزد آخور تو خانه گیرد؟ آیا می‌توانی بال شترمرغ را مثل پر و بال لک‌لک کنی که تخم‌های خود را در زمین رها می‌کند و فراموش می‌کند که شاید وحوش صحرا آنها را لگدمال کنند؟ آیا تو هستی که اسب را یال داده‌ای و او را مثل ملخ به جست و خیز در آورده‌ای و خروش شیهه او را مهیب کرده‌ای، و به او این خاصیت را داده‌ای که هراسان نشود و ترکش بر او چک‌چک کند و از نیزه درخشنده و مزراق نگریزد و وقتی که کرنا نواخته شود هه‌هه بگوید؟ . . . . آیا تو را مثل خدا بازویی هست، و آیا مثل او صدای تو رعدآسا است؟ اگر راست می‌گوئی الان خودت را مثل من جلال و عظمت بده و شدت غضب خود را نمایان کن. به «بهیموت» نگاه کن که او نیز مانند تو آفریده من است. مثل گاو علف می‌خورد، و قوت او در کمر او است و توانائی وی در رگ‌های ران‌اش به هم پیچیده است و استخوان‌هایش مثل لوله‌های برنجین و اضایش مثل تیرهای آهنین است. او آفریده خدا است ولی سازنده او شمشیر به رویش کشید و او را کوهستان‌ها و همه وحوشی که در آن بازی می‌کنند دور کرد و وی در گیاهان نیزارهای کنار مرداب‌ها و در سایه نیلوفرهای آبی و در میان درختان بید مسکن گزید، و بیمی از آن ندارد که رودخانه طغیان کند یا حتی نهر اردن در دهانش بریزد، زیرا کیست که بتواند او را گرفتار کند یا قلاب به بینی او اندازد؟ آیا تو می‌توانی این کار را بکنی؟ یا می‌توانی آفریده دیگر من «لویاتان» را مهار کنی یا زبانش را با ریسمان بکشی یا به چانه‌اش قلاب بیندازی؟ آیا می‌توانی با او مثل گنجشک بازی کنی یا او را به بردگی خود در آوری یا برای بازی دخترانت به طناب بکشی؟ اگر نمی‌توانی این کارها را بکنی، پس چیست که با من محاجه می‌کنی و داوری مرا باطل می‌نمائی و از من بازخواست

می‌کنی تا خودت را عادل‌تر از من نشان دهی؟» (خلاصه شده از باب‌های سی و هشتم تا چهل و یکم کتاب ایوب). «و ایوب خداوند را جواب داده گفت: می‌دانم که به هر چیز قادر هستی و تو را از هر چه قصد کنی منع نتوان نمود، از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم . . . . و چون این‌بگفت خداود به ایوب دو چندان آنچه پیش از آن داده بود عطا فرمود و جمیع برادرانش و خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده و در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفتند و هر کس از آنان یک قسیطه و یک حلقه طلا به او داد و، خداوند ایوب را دو بار بیشتر متبارک فرمود، چنان که او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار ماده الاغ داد . . . . و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس پیر و سالخورده شد و وفات یافت» (کتاب ایوب، باب چهل و دوم، ۱۷-۱). به تعبیر صاحب‌نظری معاصر، بیهوه در مورد آزمایش صبر ایوب درست به همان صورتی عمل کرده است که در آزمایشگاه‌های امروزی با خوکچه‌های آزمایشی عمل می‌کنند، یعنی به خاطر این که قدرت خودش را به شیطان ثابت کند، این مرد وارسته‌ای را که خود او صادق‌ترین خدمتگزار خویش در روی زمین دانسته بود به خواست شیطان به حد اعلای بلاهای ظالمانه محکوم می‌کند، تنها برای این که غرور خود را در زور آزمائی با شیطان ارضا کرده باشد»<sup>۱</sup>

۱- داستان ایوب به صورتی مشابه تورات، در قرآن نیز روایت شده است، با این برداشت که وی از این جهت که در هر شرایطی مطیع بی‌چون و چرای خواست خداوند است و اجازه پرسشی درباره آن را حتی در بدترین مصائب به خویش نمی‌دهد انسان نمونه‌ای برای مسلمانان معرفی شود: «و یاد کن بنده ما ایوب را وقتی که پروردگار خویش را خطاب کرد که شیطان مرا به رنج و عذاب وا داشته است، و ما بدو گفتیم که پای خویش را بر زمین کوب و در آنجا آبی خنک برای شستن پاهای خویش و برای نوشیدن خواهی یافت، و بدو خاندانش را و دو برابر آنچه را که پیش از آن داشت باز گردانیدیم تا نشانی از رحمت ما بر او و تذکری برای اهل خرد باشد (شوره ص، ۴۲ و ۴۳)، و ایوب به خداوند خود استغاثه کرد که بلا بر من روی آورده است، اما شکایتی ندارم زیرا که می‌دانم تو رحیم‌ترین رحمان هستی، و ما نیز استدعای او را پذیرفتیم و درد و عذاب را از او دور کردیم و خاندانش را دو برابر بارورتر ساختیم تا نشانی از رحمت ما و تذکری برای خدمتگزاران ما باشد» (انبیاء، ۸۳ و ۸۴).



.....

وقت دیگر خدا از این که گروهی از فرزندان نوح در صدد ساختن برج معروف بابل بر آمده اند نگران می‌شود، زیرا که می‌ترسد این برج تا به آسمان برسد و آن وقت اینان به فکر تجاوز به دستگاه خدائی او بیفتند. بدین جهت علیه آنان توطئه‌ای ترتیب می‌دهد که پیامد آن تا به پایان جهان دامن‌گیر همه مردم دنیا باشد. تورات این ماجرا را به تفصیل حکایت کرده است: «و تمامی جهان را یک زبان و یک لغت بود . . . و مردمان به یکدیگر گفتند بیائید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را بسازیم که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم . . . و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند ملاحظه نماید، و خداوند با خود گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را نیز یک زبان است، و الان این کار را شروع کرده اند و دیگر کاری که قصد آن را بکنند برایشان ناممکن نخواهد بود. پس اکنون نازل شویم و زبان ایشان را مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند، از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود» (سفر پیدایش، باب یازدهم، ۱-۹).<sup>۱</sup>

.....

وقت دیگر بیهوه به پیامبرش سموئیل مأموریت می‌دهد که قوم اسرائیل را از این که

۱- این مطلب تورات از اسطوره‌های بابلی گرفته شده است و به همین جهت است که در آن از بابل نام برده می‌شود. اسطوره بابلی موضوع مشابهی را در مورد برج بلندی که در قرن هفتم پیش از میلاد در جنوب غربی بین النهرین (و نه در بابل) ساخته شده بود حکایت می‌کند که با داشتن هفت طبقه بلندترین بنای جهان شناخته می‌شد و بعدها باب ایل (دروازه خدا) خوانده شد که این نام تدریجاً به صورت بابل در آمد. این داستان در قرآن بدین صورت تغییر یافته است که فرعون مصر از هامان وزیر خود می‌خواهد برای او برج بلندی بسازد که وی بتواند بر آن بالا رود تا به آسمان برسد و ببیند که خدائی که موسی از او اسم می‌برد در آنجا وجود دارد یا نه، هرچند که عقیده خود او بر این است که موسی آدم دروغگوئی است (قصص، ۳۸، مومن، ۳۶ و ۳۷).

خواستار پادشاهی برای خود شوند بر حذر دارد، و بدین منظور انواع و اقسام خطراتی را که می‌تواند از ناحیه سلاطین متوجه آنها شود به آگاهی‌شان برساند: «و سموئیل نزد خداوند شکایت کرد که جمیع مشایخ اسرائیل از من می‌خواهند که برایشان پادشاهی نصب کنم تا مثل سایر امت‌ها بر ما حکومت نماید. و خداوند به سموئیل گفت که اینها تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک کردند تا برایشان خدائی ننمایم.

پس الان ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز. و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند بیان کرد و گفت رسم پادشاه این است که پسران شما را گرفته بر اربه‌ها و سواران خود خواهد گماشت، و پیش اربه‌هایش خواهید دوید، و بعضی را برای شیار کردن زمین‌اش و درویدن محصول‌اش و ساختن آلات جنگ‌اش و اسباب اربه‌هایش تعیین خواهد نمود، و دختران شما را برای عطرکشی و طباحی و خبازی خواهد گرفت و بهترین مزرعه‌ها و تاکستان‌ها و باغات زیتون شما را گرفته و به خادمان خود خواهد داد، و عشر زراعات و تاکستان‌های شما را گرفته به خواجه‌سرایان و خادمان خود خواهد داد و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت و عشر گله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود، و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشان برگزیده اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود. اما قوم که همه اینها را شنیدند گفتند: نی، بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد. و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنید و آنها را به سمع خداوند رسانید» (کتاب اول سموئیل، باب هشتم، ۶-۱۲). و با این همه، همین خداوند بعداً داوود را به پادشاهی اسرائیل بر می‌گزیند و او را پسر خود می‌خواند و در سمت راست تخت خدائی

خویش می‌نشانند، و به سلیمان و وارثان‌اش برکت پادشاهی می‌دهد و او را بنده برگزیده خود می‌خواند و همه خزندگان و پرندگان و اجنه و باد صرصر را در اختیار او می‌گذارد.

.....

وقت دیگر خدا دختران اورشلیم را چنان غضب می‌کند که فرمان می‌دهد از آن پس مو بر فرج آنها نروید، زیرا این دختران هنگام عبور از خیابان‌ها با یاز می‌خرامند و غمزه‌کنان راه می‌روند:

«از این جهت که دختران اورشلیم به خود غره شده اند و به ناز می‌خرامند و با گردن افراشته و غمزه‌کنان راه می‌روند و خلخال‌ها را در پاهایشان به صدا در می‌آورند، من فرق سرشان را کچل خواهم کرد و دستور خواهم داد که مو بر فرج‌هایشان نروید، و زینت خلخال‌ها و پیشانی‌بندها و گوشواره‌ها و دستبندها و دستاره‌هایشان را دور خواهم کرد، همچنین زنجیرها و کمربندها و عطردان‌هایشان را، و انگشترها و حلقه‌ها و جامه‌های نفیس و رداها و شال‌ها و آئینه‌ها و کتان‌های نازک و برقع‌هایشان را، و کاری خواهم کرد که عطریات‌شان متعفن شود و به عوض کمربند ریسمان ببندند و به عوض سینه‌بند زنار، و به عوض زیبائی به آنها سوختگی خواهم داد و به عوض گیسوان بافته کچلی.» (کتاب اشعیاء نبی، باب سوم، ۱۶-۲۴).

«... تو ای اورشلیم، اکنون خودت را نجس کرده‌ای. ساکنان تو عورت پدران‌شان را منکشف ساخته‌اند و با زنان در حال حیض مقاربت کرده‌اند. بعضی از آنها با زن همسایه خود خوابیده‌اند و بعضی دیگر با عروس‌شان به زور زنا کرده‌اند. کسانی نیز خواهر خودشان را بی‌عصمت کرده‌اند. حالا که این طور است من هم تو را در نظر همه امت‌ها بی‌عصمت می‌کنم

تا بدانی که من یهوه خدای تو هستم» (کتاب حزقیال، باب بیست و دوم، ۱۰-۱۶).

.....

وقت دیگر خداوند به پیغمبرش حزقیال شکوه می‌کند که اورشلیم و سامره، دو پایتخت مقدس او به فساد گرائیده اند و خود را به دامان اقوام همسایه آشوری و بابلی و مصری افکنده اند، ولی این شکایت را با زبانی مطرح می‌کند که نه تنها لحن سنتی یک کتاب آسمانی را ندارد، بلکه مشابه آن را در Sex Shop های امروزی نیز به اشکال می‌توان یافت:

«و واقع شد که در روز پنجم از ماه چهارم از سال سی‌ام (از اسارت در بابل)، بر من که در آن وقت در جمع اسیران نهر خابور بودم، آسمان گشوده گردید، و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: ای پسر آدمی، بدان که دو زن دختر یک مادر بودند، و هر دو در مصر زنا کردند، و در آنجا پستان‌هایشان را مالیدند و بکارت ایشان را فشردند. و نام خواهر بزرگ‌تر اهوله و نام خواهر کوچک‌تر اهولیه بود، و هر دوی آنها از آن من بودند. اهوله از من رو تافته زنا نمود و به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود، و فاحشگی خود را که در مصر می‌نمود نیز ترک نکرد، زیرا که ایشان در ایام جوانی‌اش با او هم‌خوابه می‌شدند و پستان‌های بکارت او را فشرده و زناکاری خود را بر او می‌رختند. لهذا من او را به دست عاشقان‌اش که او برایشان عشق می‌ورزید تسلیم نمودم که عورت او را منکشف ساختند و پس او را به شمشیر کشتند.

و خواهرش اهولیه در عشق‌بازی خویش از او نیز فاسدتر گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود. و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هر دوی ایشان یکی بوده است . . . و پسران بابل نزد وی در صدد عشق‌بازی در آمده و او را از زناکاری خود نجس ساختند، و

چون که زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت جان من از او متنفر گردید چنان که جانم از خواهرش متنفر شده بود. اما او زناکاری خود را زیاده نمود و بر معشوقان خود عشق ورزید که گوشتشان مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان بود . . . اینک تو به او بگو که خداوند می‌فرماید: من غیرت خود را به ضد تو خواهم انگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند، و تو را عریان و برهنه خواهم گذاشت تا آن که برهنگی زناکاری تو و قباحت و فاحشه‌گری تو ظاهر شود، چون که مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی» (کتاب حزقیال نبی، باب بیست و سوم، ۱-۳۵).

بخش دیگری از این شکوه‌نامه خدا از این جالب‌تر است:

«من تو را مانند علفی که در کشتزار می‌روید پرورش دادم تا رشد کردی و به سن و سالی رسیدی که دختران هوس زینت و آرایش می‌کنند. کم‌کم پستان‌هایت برجسته شدند و مو بر نهانگاہت روئید. در آن وقت بود که از کنار تو گذشتم و دریافتم که زمان عشق‌بازی‌ات فرا رسیده است. دامن ردایم را بر رویت کشیدم و خون بکارت‌ات را شستم و رویت خوابیدم تا بر قباحت عملات پرده بکشم. به تو جامه‌های رنگارنگ و کفش‌های آبی و کمر بند کتانی دادم و تو را با زیورهای طلا و نقره آراستم و برایت نان و عسل و روغن آوردم. ولی تو به زیبائی خودت غره شدی و زناي خود را به همه رهگذاران عرضه کردی و خانه‌ای برای زناکاری‌هایت ساختی و در همان حال در معابر نیز به فحشا روی آوردی، و آنجا که به روسپیان پول می‌دهند تا با آنها بخوابند تو خود به عشاق پول دادی تا با تو زنا کنند».

به خلاف تصور سنتی مذاهب توحیدی، یهوه خدایان دیگر را نفی نمی‌کند، و در هیچ

جای تورات نیز، به عکس قرآن، بر این تأکید نمی‌گذارد که خدایان دیگر دروغین هستند، فقط از بنی اسرائیل می‌خواهم که غیر از او خدای دیگری را پرستش نکنند. در تورات وی به قوم خود می‌گوید: «تو نباید خدایان دیگر را سجده کنی، زیرا که من که خداوند تو هستم خدایی غیرتمند و حسودم که انتقام گناه پدران را از پسران آنها تا پشت سوم و چهارم» (سفر خروج، باب بیستم، ۵). «زنهار خدایان دیگر را عبادت منما، برای این که یهوه که تام او غیور است خدای غیرتمندی است» (سفر خروج، باب سی و چهارم، ۱۴). در اولین جمله ده فرمان معروف به موسی تأکید می‌کند که یهوه خدای غیوری است و نمی‌تواند قبول کند که قوم او خدایان دیگر را نیز پرستند. در سرودی که موسی به مناسبت صد و بیست سالگی خود اندکی پیش از مرگش خطاب به قوم خویش در بیابان سینا می‌خواند، می‌گوید: چون مقام اعلی آدم‌ها را در روی زمین منتشر ساخت و به هر امتی نصیب خودش را داد آن گاه قوم بنی اسرائیل را نصیب یهوه فرمود و یعقوب قرعه میراث او شد. یهوه اسرائیل را در زمین ویران یافت، و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود، مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد و بچه‌های خود را فرو گیرد و بال‌های خود را پهن کرده آنها را بردارد و بر پره‌های خود ببرد. و خداوند تنها او را بدین کار رهبری نمود و هیچ خدای بیگانه دیگری همراه او نبود» (سفر تثنیه، باب سی و دوم، ۸-۱۲).<sup>۱</sup>

تقریباً در همه کتاب‌های مختلف تورات، حتی تا اواخر دوره پادشاهان، به طور پیگیر از ستایش خدایان دیگر توسط قوم اسرائیل شکایت شده است بی آن که وجود این خدایان نفی

۱- این سرود اقتباس از حماسه‌های اوگاریتی در بین‌النهرین است که بنوئیرات (فرزندان الهه اثیرتا) نام دارد و به حکایت آن این الهه ۷۲ پسر داشته که ۷۲ ملت روی زمین از آنها زاده شده‌اند.

شده باشد یا خدایانی کاذب خوانده شده باشند. اشکال تنها در این بوده است که اینان خداهای دیگران اند. خدای اسرائیل نیستند. حتی بعد از دوران تبعید بابلی و بازگشت یهودیان به «ارض موعود» باز هم حزقیال نبی شکایت از این می‌کند که قوم اسرائیل به پرستش خدایان بیگانه و ستایش خورشید و تموز پرداخته اند: «... آن گاه خداوند مرا به دهنه دروازه خود به طرف شمال برد که بعضی زنان در آنجا نشسته بودند و برای تموز می‌گریستند، و پس مرا به صحن اندرونی خانه خود برد و در آنجا بیست و پنج مرد را دیدم که پشت‌های خود را به سوی هیکل خداوند کرده بودند و روی به مشرق داشتند و آفتاب را به طرف مشرق سجده می‌نمودند، و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل را دیدم که هر یک مجمری در دست خود داشتند و برای خدایان بیگانه در آنها بخور می‌سوزانیدند» (کتاب حزقیال نبی، باب هشتم، ۱۱-۱۶). در مزامیر داود از یک طرف یهوه تنها خدای راستین شناخته شده و از طرف دیگر آمده است که خدایان کارهای شگفت یهوه را در جمع خود خواهند ستود و معجزات او را تحسین خواهند کرد، زیرا کدام یک از آنان است که با یهوه برابری تواند کرد؟ (کتاب مزامیر، مزمور هشتاد و نهم، ۵ و ۶). از این جمع خدایان در کتاب ایوب و کتاب ارمیاء نبی نیز یاد شده است. به تذکر رینگ گرن در کتاب مذهب اسرائیل: «اشتباه مسلمی است اگر آئین موسی را یک آئین واقعاً توحیدی تلقی کنیم، زیرا در هیچ جای این آئین وجود خدایان دیگر مورد انکار قرار نگرفته است. این خدایان وجود دارند، فقط اهمیت یهوه را ندارند، و یهوه نیز به وجود آنها اعتراضی ندارد، تنها با دخالت آنها در قلمرو خاص خودش مخالف است.»

یکی از دیگر مشخصات یهوه دادن وعده‌های بی‌پشتوانه‌ای است که یا اصولاً قابل اجرا

نیستند یا خود او قصد اجرایشان را ندارد. به ابراهیم قول می‌دهد که در مقابل ختنه شدن فرزندانش «تمامی این زمین را تا ابدالاباد به تو خواهم بخشید و ذریت تو را مانند غبار زمین زیاد خواهم کرد، چنان که اگر غبار زمین را بتوان شمرد ذریت تو نیز شمرده شود» (سفر پیدایش، باب سیزدهم، ۱۵) و «این زمین را از نیل تا فرات به نسل تو بخشیده ام که تا ابدالاباد بر آن حکومت خواهی کرد» (باب پانزدهم، ۱۸)، و به اسحاق وعده می‌دهد که «ذریت تو را مانند ریگ‌های کنار دریا کثیرگردانم و تمامی این سرزمین‌ها را به فرزندان تو ببخشم و از جمیع امت‌های جهان را برکت دهم» (باب بیست و ششم، ۴) و به یعقوب می‌گوید: «و بر تو التفات خواهم کرد و ذریت تو را بارور خواهم گردانید و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و همه به شمشیر شما خواهند افتاد و من همه جا پیشاپیش شما خواهم خرامید» (سفر لویان، باب بیست و ششم، ۷) و به یوشع تصریح می‌کند که «از صحرا تا نهر فرات و تا دریای بزرگ از آن تو خواهد بود و هیچ کس را یارای مقاومت با قوم تو نخواهد بود، و تمامی قوم‌های زمین دست مرا خواهند دید که زورآور است» (صحیفه یوشع، باب اول). ولی واقعیت تاریخ این است که علی‌رغم همه این وعده‌ها، نه ذریت ابراهیم به اندازه غبار زمین و ریگ‌های کناره دریا شدند، نه هرگز از نیل تا فرات به تصرف اسرائیل در آمد، نه تمام قوم‌ها به شمشیر او افتادند.

در ارتباط با این وعده‌های بی‌پشتوانه، ولتر در «ارزیابی کتاب مقدس» خود با طنز همیشگی خویش خطاب به قوم اسرائیل می‌نویسد: «دوستان من، فکر نمی‌کنید که احتمالاً خداوند یهوه با این وعده‌های وفانشده شما را دست انداخته است؟ زیرا که نه تنها شما هیچ وقت از نیل تا فرات را صاحب نشدید، بلکه بارها و بارها خودتان مستعمره صاحبان نیل و



فرات شدید و مدت بسیار بیشتری از آن که آقای خودتان بودید بنده دیگران بودید. فردریک دوم، وقتی که در جنگ‌های صلیبی سرزمین موعود شما را از نزدیک دید گفت که موسی در آن به شما وعده شیر و عسل داده اند، ولی نانی برای خوردن با آنها نداده است، و خیلی بهتر بود اگر به جای راه‌پیمائی چهل ساله در بیابان شما را با کشتی اجازه‌ای به ناپل برده بود. به هر حال یادتان نرود که حتی خدای ما و شما هم می‌تواند وعده بدهد و بدان وفا نکند».

یهوه به کرات اعتراف می‌کند که خودش مخالفین خویش را عمدتاً به راه خطا می‌برد تا بهانه‌ای برای آزار و عذاب آنان داشته باشد. نمونه بارز این بازی دوگانه یهوه جریان رویارویی موسی با فرعون است که نازل شدن انواع بلاهای وحشتناک را بر مصریان به دنبال می‌آورد. در این باره در فصل مربوط به موسی در کتاب حاضر توضیح بیشتر داده شده است.<sup>۱</sup>

در سراسر تورات این برداشت کلی منعکس است که یهوه خود را اختصاصاً خدای اسرائیل و مسئول حمایت از منافع او می‌شمارد، حتی اگر در رویدادهای مختلف حق با اسرائیل نباشد. در کتاب حزقیال پیغمبر آمده است که: «کلام خداوند بر من، حزقیال بن یوزی، نازل شده فرمود که ای آدمیزاده، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا بر ایشان بیان کن، زیرا که من تو را اختصاصاً برای اسرائیل می‌فرستم و نه برای قوم‌های غامض‌زبان و ثقیل‌لسان

۱- در همین زمینه در انجیل آمده است که «کلام خدا می‌گوید: در صهیون سنگی قرار می‌دهم که مردم بر آن خواهند لغزید تو از آن صخره‌ای می‌سازم که از روی آن خواهند افتاد» (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب نهم، ۲۳). و در قرآن نیز آمده است که «ما خودمان حرام می‌کنیم بر هر شهری که تصمیم به هلاک مردم آن گرفته باشیم که آن مردمان از کفر خود توبه نکنند» (انبیاء، ۹۵). و در ارتباط با آیه‌های دیگری از قرآن که: «آنها به ما نیرنگ زدند و ما هم در مقابل به آنها نیرنگ زدیم و آنان نفهمیدند» (غل، ۵۰). و: «با ما مکر کردند و ما هم با آنها مکر کردیم، و خدا بهترین مکاران است» (آل عمران، ۵۴). و: «با خدا مکر کردند و خدا نیز با آنها مکر کرد، زیرا خدا از همه مکارتر است» (انفال، ۳۰). گلدتسیهر این حدیث معروف ترمذی را نقل می‌کند که: «از جمله دعا‌های پیامبر این بود که: خدایا، به من کمک کن بر من کمک مکن، برای من حيله بزن ولی بر من حيله نزن» (صحیح، جلد دوم، ص ۲۷۲). و نیز این حدیث طبقات الشافعیه (جلد سوم، ص ۵۶) را که: «عمر بن خطاب می‌گفت: اگر یایم در بهشت و یک پای دیگرم هنوز از آن بیرون باشد، خودم را از مکر خدا در امان نمی‌یایم».

دیگری که سخنان‌شان را نمی‌توان فهمید» (کتاب حزقیال نبی، باب سوم، ۴-۶). در مورد دیگر به مردم کوهستان سعیر که از دست‌اندازی اسرائیلیان به سرزمین خود جلوگیری می‌کنند به وسیله پیغمبر خود حزقیال پیغام می‌دهد که او خدای اسرائیل است و به هر صورت از اسرائیل جانب‌داری خواهد کرد:

« . . . و کلام خداوند بر من نازل شده گفت: به کوهستان سعیر بگو خداوند یهوه می‌فرماید که من از این پس به ضد تو خواهم بود و دست خود را بر تو دراز کرده تو را محل دهشت خواهم کرد، و شهرهایت را خراب خواهم نمود تا ویران شوند و بدانی که من یهوه هستم. زیرا که با اسرائیل عداوت ورزیدی . . . به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را همه جا دنبال نماید و روندگان و آیندگان را از تو منقطع می‌کنم و کوه‌هایت را از کشتگان مملو می‌کنم که مقتولان شمشیر بر تل‌ها و دره‌ها و همه وادی‌های تو بیفتند، و ویرانه‌هایت را دائمی می‌کنم که شهرهایت دیگر مسکون نشوند تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل هستم (حزقیال نبی، باب سی و پنجم، ۱-۹)، هرآینه من به آتش غیرت خود بر ضد همه امت‌ها و ملت‌های دیگر هستم که به سرزمین من دست انداخته و آن را مورد نفرت دیگران قرار داده اند (همان جا، باب سی و هشتم، ۵).

علاقه خاص یهوه به این که برای او هر چه بیشتر قربانی کنند و به خصوص بوی خوش گوشت سوخته به مشام‌اش برسد در سراسر تورات منعکس است. یک کتاب کامل از تورات، سفر لاویان، با ۲۷ باب و بیش از یک‌هزار بند به مقررات قربانی تخصیص داده شده است، و اضافه بر آن دست کم در سیصد مورد مختلف دیگر در عهد عتیق به مناسبت‌های مختلف به قربانی اشاره شده است. شنیدن بوی کباب، بارها این خدا را به عدول از تصمیمات سخت

قبلی وا می‌دارد و در واقع قربانی نقش رشوه‌ای را ایفا می‌کند که بدو داده شده باشد. وقتی که نوح در پایان طوفان از کشتی خود بیرون می‌آید و از هر چرنده و پرنده حلال‌گوشت کشتی یکی را در آتشی که می‌افروزد برای یهوه قربانی می‌کند، یهوه با شنیدن بوی خوش آن از تصمیم پیشین خود درباره نابودی نسل بشر پشیمان می‌شود و در دل خود می‌گوید «بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنان که کردم» (سفر پیدایش، باب هشتم، ۲-۲۲)، و وقتی که شائول نخستین پادشاه اسرائیل و ولی‌نعمت داود او را به سبب نادرستی‌ها و کوتاهی‌هایش به غضب خداوند تهدید می‌کند داود بدو می‌گوید اگر یهوه تو را علیه من برانگیخته است من او را با آتش خوشبوی قربانی راضی خواهم کرد (کتاب اول سموئیل، باب بیست و ششم، ۱۹). در صحرای سینا یهوه به موسی دستور می‌دهد که: «به بنی اسرائیل بگو هدیه طعام مرا از قربانی‌های خوش‌عطر و آتشین برای من بیاورند، و آن طعام قربانی دو بره نرینه یک‌ساله بی‌عیب یکی در صبح و دیگری در عصر باشد، همراه با یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط با یک ربع ظرف روغن زلال برای هر بره، و نوشابه مستی‌آور که بر محراب من پاشیده شود، و در روز سبت (شنبه) به جای یک بره دو بره و به جای یک عشر آرد دو عشر منظور گردد، سواى قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن» (سفر اعداد، باب بیست و هشتم، ۱-۱۱).

در نخستین باب سفر لاویان، را برای خود با همه جزئیات آن به موسی ابلاغ می‌کند: «. . پس کسی که برای من قربانی می‌گذارند حتماً آن را از بهائم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذارند. اگر قربانی از گاو یا گوسفند باشد پس خود را بر سر او بگذارد و او را ذبح کند و پسران کاهنان خون او را بر اطراف مذبح بپاشند، و پس پوست قربانی را بکنند و آن را

قطعه‌قطعه کنند و پسران کهنه آتش بر مذبح روشن کنند و هیزم بر آن بچینند و سر قربانی و بیه او را بر هیزمی که بر روی آتش گذاشته‌اند قرار دهند، و روده‌ها و پاچه‌های او را با آب بشویند و آن گاه خود کاهن همه را بر مذبح بسوزاند و مراقبت کند که عطر آن هر چه خوشبوتر باشد . . . . و اگر قربانی از مرغان باشد پس آن را از فاخته‌ها یا از جوجه‌های کبوتر بیاورد، و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد تا جدا شود و آن را بر مذبح بسوزاند و خونسش بر پهلوی مذبح افشرده شود، و چینه‌دان‌اش را با فضولات آن بیرون کرده و آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد، و پس آن را از میان بال‌هایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند که قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو به جهت خداوند است» (سفر لاویان، باب اول، ۱-۱۷).

ظاهراً بوی کباب خر به خلاف بوی کباب گاو و گوسفند برای یهوه مطبوع نیست، زیرا وی در تورات دستور می‌دهد که نخست زادگان احشام اسرائیل همگی خاص خداوندند و صاحبان آنها نمی‌توانند آنها را باز خرید کنند، اما نخست‌زاده الاغ‌شان را می‌توانند باز خرید کنند یا آن را با یک گوسفند معاوضه نمایند و در غیر این صورت می‌باید گردن کره‌الاغ را بشکنند: « . . . و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: هر نخست‌زاده‌ای که رحم مادرش را بگشاید خواه از انسان و خواه از بهائم مال من است و هر نخست‌زاده بهائم که از آن تو است نرینه آن از آن خداوند است و هر نخست‌زاده الاغ را به بره‌ای فدیة بده و اگر ندهی گردن‌اش را بشکن. و هر نخست‌زاده انسان را از پسران‌ات به من فدیة بده . . . و چون پسران‌ات از تو سؤال کنند که این چیست به آنها بگو که چون یهوه می‌خواست ما را از مصر از خانه غلامی بیرون آورد جمیع نخست‌زادگان مصر را از انسان‌ها تا بهائم کشت، بنابراین من نیز همه

نرینه‌ها را که رحم را گشایند برای خداوند ذبح می‌کنم. لیکن هر نخست‌زاده از پسران خود را فدیة می‌دهم» (سفر خروج، باب سیزدهم، ۱۱-۱۹، باب سی و چهارم، ۱۹-۲۰). «هر چیزی که متعلق به خداوند باشد چه از بهائیم نه فروخته شود و نه فدیة داده شود، زیرا مخصوص خداوند قدس اقداس است، و هر وقفی که از انسان وقف شده باشد اگر فدیة داده نشود البته باید کشته شود» (سفر لاویان، باب بیست و هفتم، ۲۸ و ۲۹). در سفر خروج صریحاً به موسی می‌گوید: «نخست‌زاده پسران خود را به من بده، و نخست‌زاده گاوان و گوسفندان را هفت روز نزد مادران‌شان نگاه دار و در روز هشتمین آنها را نیز به من بده» (سفر خروج، باب بیست و دوم، ۲۹ و ۳۰).

نمونه‌ای از اشتهای یهوه را برای قربانی در کتاب پادشاهان تورات می‌توان یافت: «پس سلیمان به حضور خداوند گذرانید ۲۲/۰۰۰ گاو و ۱۲۰/۰۰۰ گوسفند بود» (کتاب اول پادشاهان، باب هشتم، ۶۲ و ۶۳). در همین باره در تواریخ ایام تورات آمده است که: «پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا همه اسرائیل در اورشلیم جمع شدند و در آن روز ۷۰۰ گاو و ۷۰۰۰ گوسفند از غنائمی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب شانزدهم، ۱۰-۱۴).

یهوه به کرات از قوم برگزیده خود می‌خواهد که هر چه بیشتر برای او هدیه بیاورد، ولی برای این که در این مورد تقلب نکنند خودش نوع هدایای مورد قبولش را دقیقاً تعیین می‌کند: «... و خداوند به موسی فرمود: به بنی اسرائیل بگو که برای من هر چه زیادت‌تر هدایا بیاورند، و این است هدایائی که از ایشان برای من می‌گیری:

طلا و نقره و لاجورد و ارغوان، و سنگ‌های عقیق و سنگ‌های مرصع سینه‌بند، و کتان نازک و پوست خز و پوست قوچ سرخ‌شده و پشم بز، و روغن برای چراغ و ادویه برای بخور معطر (سفر خروج، باب بیست و پنجم، ۲-۵)، و هر کس از بنی اسرائیل که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذارند، پس پیه آن ذبیحه را همراه با سینه آن بیاورد تا سینه به جهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و آن گاه کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند و سینه آن را بجنباند، و آن سینه از آن خودش و پسرانش باشد، و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهد (سفر لاویان، باب هفتم، ۲۹-۳۳). پس موسی طبق دستور خداوند دست‌های خود را بر سر قوچ نهاد و آن را ذبح کرد و قدری از خونس را گرفته بر نرمه گوش راست هارون و بر شصت دست راست او و بر شصت پای راست او مالید، و بقیه خون را بر اطراف مذبح پاشید، و پیه و دمبه و همه پیه را که بر احشاء راست و سفیدی جگر و پیه آنها و ران راست را گرفت و از سبد ران فطیر که به حضور خداوند بود یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد و همه آنها را برای هدیه جنبانیدن به حضور خداوند بجنبانید و پس سینه قوچ تخصیص را که حصه موسی بود برای هدیه جنبانیدنی جنبانید چنان که موسی را امر فرموده بود» (سفر لاویان، باب هشتم، ۲۳-۲۹).

.....

برای این که هر اسرائیلی خوب متوجه شود که گفته‌های خدای او جدی است و طفره‌بردار نیست، گاه و بی‌گاه یهوه عواقب تخطی از فرامین خود را به قوم برگزیده یادآوری می‌کند:

«اگر مرا نشنوی و جمیع اوامر و فرایض مرا که به تو می‌فرمایم به جا نیاوری، آن گاه در شهر و در صحرا ملعون خواهی شد و ظرف خمیر و میوه زمین تو و بچه‌های گاو و بره‌های گلهات نیز ملعون خواهند شد، و بر تو وبا و سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهیم فرستاد، و فلک تو بالای سرت مس خواهد شد و زمین در زیر پایت آهن، و باران را با گرد و غبار خواهیم آمیخت تا از آسمان نازل شود و تو را هلاک کند، و تو را به بواسیر و جرب و خارش و به دیوانگی و نابینائی و پریشانی دل مبتلا خواهیم ساخت. زنی را که نامزد کنی دیگری با او خواهد خوابید، و گاوت در نظرت کشته شود و دیگران گوشتش را بخورند، و الاغت پیش روی تو به غارت برده شود، و زانوها و ساق‌ها و از کف پا تا فرق سرت را به دمل بد که از آن شفا نتوانی یافت گرفتار خواهیم کرد. تخم بسیار به مزرعه خواهی برد اما ملخ آن را خواهد خورد، و تاکستان‌ها عروس خواهی کرد اما شراب آن را نخواهی نوشید زیرا کرم انگورت را خراب خواهد کرد. غربی‌بی که در میان تو است بر تو سر خواهد شد و تو دم او خواهی بود (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم، ۱۵-۴۴)، و وحوش صحرا را بر تو خواهیم فرستاد تا تو را بی‌اولاد سازند و چهارپایان را هلاک کنند و راه‌هایت ویران شود، و ده زن نان خود را در یک تنور بپزند، و گوشت پسران خود را خواهی خورد و گوشت دختران خود را خواهی خورد، لاشه‌های شما را بر لاش‌های بت‌پرستان خواهیم افکند (سفر لایوان، باب بیست و ششم، ۱۴-۳۲)، از این جهت که اوامر خدای را گوش ندادی و از این نام مهیب یعنی نام یهوه نترسیدی» (سفر تثنیه، باب بیست و هشتم).

«یهوه صبايوت<sup>۱</sup> می‌فرماید که اورشلیم را به ماورای شغاله بدل خواهیم کرد و خوراک مردم‌اش را افسنتین قرار خواهیم داد و آب تلخ به آنها خواهیم نوشانید و لاش‌های مردمان مثل سرگین حیوانات بر صحرا خواهد افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را بر دارد. هر که فهم دارد از این فخر کند که مرا می‌شناسد که یهوه، خدای رحمت و انصاف هستم، ولی ایامی می‌آید که ختنه‌شده‌ها و ختنه‌نشده‌ها را با هم عقوبت خواهیم کرد و همه آنهائی را نیز که گوشه‌های مویشان را می‌تراشند همراه ایشان عذاب خواهیم داد» (کتاب ارمیاء، باب نهم، ۱۱-۲۶).

«یهوه صبايوت خدای اسرائیل می‌فرماید: بر سر مردم اورشلیم چنان بلائی خواهیم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا کند. گوشت پسران و گوشت دختران‌شان را به ایشان خواهیم خوراند، و هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد» (کتاب ارمیاء نبی، باب نوزدهم، ۹).

«و مکتوبی از ایلیای نبی (الیاس) به یهورام پادشاه اسرائیل رسید که یهوه خدای پدرت داود می‌فرماید چون که ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که مرتکب زنا شوند، همانا خداوند پسران‌ات و زنان‌ات و تمامی اموالات را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت، و در احشای خود تو چنان بیماری عارض خواهد کرد که روده‌هایت از مقعد بیرون آیند. و خداوند به همین ترتیب عمل کرد و به مرور احشام یهورام هر روز بیشتر از مقعدش بیرون آمد تا با دردهای سخت مرد. و قومش برای وی عطریات نسوزاندند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۱۲-۲۰).

برای تکمیل این فهرست، در جای دیگر همین کتاب سموئیل آمده است که: «و دست

۱- این کلمه که ۲۸۲ بار در تورات به صورت یکی از القاب یهوه از آن یاد شده است معنی خدای جنگ و جنگجو را دارد.



خداوند بر اهل اشدود سنگین شد و همه آنها را به بواسیر مبتلا ساخت تا روده‌هایشان از مقعد‌ها بیرون آمد و پوسید» (کتاب اول سموئیل، باب پنجم، ۶).

وقتی دیگر کاهن معبد سلیمان در اورشلیم نسخه اصلی توراتی را که توسط خود موسی نوشته شده است (و در طول چند قرن خود کاهنان از وجود آن خبر نداشته اند!) بر حسب تصادف پیدا می‌کند و این کشف مهم توسط یک کاهنه به اطلاع خداوند یهوه می‌رسد. ولی واکنش یهوه این است که به پادشاه و کاهنان اسرائیل پیغام دهد که تمام بلاهائی را که در این کتاب نوشته شده است بر آنها خواهد فرستاد، زیرا که برای خداهای دیگر بخور سوزانده اند و برای او نسوزانده اند: «و در سال هجدهم سلطنت یوشیا در اورشلیم، حلقیای کاهن کتاب تورات خداوند را که به دست موسی نوشته شده بود در وقتی که نقره‌ها را از خانه خداوند بیرون می‌برند پیدا کرد و آن را به شافان داد و شافان کتاب را نزد پادشاه برد و به حضور او خواند و پادشاه حلقیای کاهن و چند تن دیگر را نزد خلد کاهنه زن شلوم بن توقهته بن حسره لباسدار فرستاد و خلد کاهنه به ایشان گفت یهوه خدای اسرائیل می‌فرماید به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگوئید اینک بلائی بر سر شما خواهم آورد که تصورش را هم نکرده باشید، و همه لعنت‌هائی را که در این کتاب مکتوب است بر شما خواهم فرستاد، چون که برای خدایان دیگر بخور سوزانید و برای من نسوزانید» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و پنجم، ۱۴-۲۵).

به موازات این تهدیدها، یهوه مزایای بی قید و شرط از خود را نیز به قوم برگزیده

یادآور می‌شود:

«اگر یهوه خدای خود را عبادت نمائی، نان و آب تو را برکت خواهم داد و بیماری را از

میان تو دور خواهم کرد، و در زمینت سقط‌کننده و نازا نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت، و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند، و ایشان را به تدریج از پیش روی تو خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی، و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم و ساکنان آن زمین‌ها را به دست تو بسپارم، ۲۵-۳۱).

از دیگر خصائص یهوه این است که در جریان‌های مختلف مربوط به قتل یا فریب‌کاری و یا تجاوز عادتاً جانب قاتل یا فریب‌کار را می‌گیرد و نه طرف آن کس را که قربانی تجاوز شده است.

وقتی که قابیل، پسر آدم و حوا، برادرش هابیل را بدین دلیل که هدیه او به یهوه بیشتر از هدیه قابیل مورد پسند خداوند قرار گرفته است می‌کشد، یهوه نه تنها از او بازخواست نمی‌کند بلکه تهدید می‌کند که هر کس قابیل را بکشد هفت بار مورد انتقام او قرار خواهد گرفت (سفر پیدایش، باب چهارم، ۱۵). موقعی هم که سارا، همسر ابراهیم، از شوهرش می‌خواهد که فرزند ارشد خود را با مادر او از خانه بیرون کند تا پسر کنیز شریک پسر خود او اسحاق نباشد، یهوه جانب سارا را می‌گیرد: «و روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند ابراهیم ضیافتی کرد، و سارا پسر هاجر مصری را دید که خنده می‌کند. پس به ابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق شریک ارث نخواهد بود. این به ابراهیم سخت آمد، ولی خداوند به ابراهیم گفت که هر آنچه سارا به تو گفته است سخن او را

بشنو . . . و بامدادان ابراهیم برخاست نان مشکی از آب گرفته آنها را بر دوش هاجر گذاشت و او را با پسرش از خانه بیرون کرد. پس هاجر با اسماعیل در بیابان برشبع سرگردان شد، و چون آب مشک تمام شد پسر را زیر بوته‌ای گذاشت و به مسافت تیر پرتابی رفته در مقابل وی نشست زیرا گفت مرگ پسر را نبینم، و آواز خود را بلند کرد و بگریست» (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، ۸-۱۶). هنگامی هم که یعقوب، فرزند کوچک‌تر اسحاق، با فریب‌کاری برکت پیغمبری را از برادرش می‌گیرد و اسحاق با وحشت در می‌یابد که یعقوب مزورانه حق برادرش را غصب کرده است، یهوه همچنان جانب فریب‌کار را می‌گیرد و نه جانب فریب‌خورده را (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۳ و ۴). این نحوه عمل بارها در تورات تکرار شده است.

.....

نخستین پادشاهی که یهوه بر اسرائیل می‌گمارد شائول است که از جانب یهوه مأمور نا بودی کامل قوم فلسطینی عمالیق می‌شود، ولی چون بعداً یهوه در می‌یابد که وی چند گاو و گوسفند آنها را باقی گذاشته است از انتصاب وی پشیمان می‌شود و او و همه پسرانش را می‌کشد: «و سموئیل به شائول گفت: خداوند مرا فرستاده است تا بر تو برکت دهم که بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان کلام خداوند را بشنو که می‌فرماید چون در بر آمدن اسرائیل از مصر قوم عمالیق با او در راه مقاومت کرد پس برو و عمالیق را شکست داده و جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و کودک شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغشان را بکش. پس شائول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهوه سان دید و عمالقه را شکست داد و اجاج پادشاه عمالی را زنده گرفت و تمامی خلق عمالقه را به دم شمشیر بالکل هلاک ساخت. اما

گوسفندان و گاوان و بره‌ها را هلاک نکرد . . . و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده گفت: اینک پشیمان شدم که شائول را پادشاه ساختم، زیرا کلام مرا به جا نیاورده است . . . و سموئیل خشمناک شده نزد شائول رفت و گفت هنگامی که خداوند تو را مسح کرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی مگر به تو نگفت که عمالقه و هر چه را که در ملکیت آنهاست بالکل هلاک ساز؟ و آیا اطاعت فرمان خداوند نیکوتر است یا گوش گرفتن از پیه قوچ‌ها؟ و چون که کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود. و سموئیل اجاج پادشاه عمالیق را که شائول زنده نگاه داشته بود طلبیده و به حضور خداوند در جلجال به دست خود پاره پاره کرد، و خداوند از کار او خشنود شد. ولی پشیمان شده بود که شائول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود» (کتاب اول سموئیل، باب پانزدهم، ۱-۳۵). «و خداوند شائول و همه پسرانش را بکشت و جسد‌های آنها را زیر درخت بلوط دفن کردند، و شائول به سبب خیانتی که به خدا ورزیده و گوسفندان و گاوان عمالیق را نکشته بود مرد به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود» (تواریخ ایام، کتاب اول، باب دهم، ۱۲).

« . . . و چون قوم اسرائیل با دختران قوم موآب به زنا پرداختند و به خدایان ایشان سجده کردند، غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد و به موسی گفت تمامی روسای قوم را گرفته ایشان را پیش آفتاب به دار بکش شدت غضب من فرو نشیند. و موسی به داوران اسرائیل گفت که هر یک از شما کسان خود را که به بعل روی آورده اند بکشد . . . و اینک مردی از اسرائیل زنی را از قوم مدیان همراه داشت، و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن این را دید نیزه به دست گرفت و آن را به شکم هر دوی ایشان فرو برد و همان وقت وبا از بنی اسرائیل برطرف شد. و آن که قبلاً به غضب یهوه از وبا مرده بودند بیست و چهار نفر

بودند. و خداوند به موسی گفت: اینک فینحاس بن العازار بن هارون غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید و باعث شد که بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. لهذا بگو که برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنانت جاودانی خواهد بود، زیرا که از برای خدای خود غیور شد» (سفر اعداد، باب بیست و چهارم، ۱-۱۳).

.....

با این که تصمیمات خداوند قاعدتاً می‌باید حساب شده و بنابراین تغییرناپذیر باشند، یهوه به کرات از انجام کاری که بدان اراده کرده است پشیمان می‌شود و تغییر جهت می‌دهد. طوفان نوح بدان جهت روی می‌دهد که خداوند از آفرینش نوع بشر پشیمان شده است و در نتیجه بلائی را به وجود می‌آورد که در آن بقیه موجوداتی نیز که وی آفریده است همراه با آدمیان هلاک می‌شوند، ولی همین خدا اندکی بعد با شنیدن بوی کباب حیواناتی که نوح قربانی می‌کند از نظر خود عدول می‌کند و تصمیم به ادامه زندگی بشر و حیوانات می‌گیرد (سفر پیدایش، باب ششم، ۵-۷ و باب هشتم، ۲۰-۲۲).

داود پیغمبر و پادشاه به سرشماری قوم اسرائیل اقدام می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که عده شمرده‌شدگان هزارهزار و دویست (یک میلیون و دویست هزار) مرد شمشیرزن از اسرائیل و هفتاد و چهار هزار از یهودا هستند، لیکن لاویان بنیامینیان در این رقم منظور نمی‌شوند، زیرا که داود آنان را مکروه دارد. این امر به نظر خدا ناپسند می‌آید، زیرا که او به عکس به لاویان علاقه‌مند است، بدین جهت خالوی داود را نزد او می‌فرستد که وی را از جانب او در انتخاب یکی از سه نوع مجازات مخیر کند: یا سه سال در کشورش قحطی شود، یا تا سه ماه بعد به دست دشمنانش کشته شود یا سه روز وبا بر اسرائیل نازل شود و فرشته خداوند تمامی حدود

اسرائیل را ویران کند، و داود شق سوم را انتخاب می‌کند. در نتیجه خدا وبا بر اسرائیل می‌فرستد که هفتاد هزار را تلف می‌کند. و بعد فرشته خود را با شمشیر روانه می‌کند تا بقیه مردم اورشلیم را هلاک کند، ولی ناگهان پشیمان می‌شود و فرشته را نزد خود باز می‌خواند بی آن که گناهکار اصلی یعنی داود در این میان آسیبی دیده باشد (کتاب تواریخ ایام، باب بیست و یکم، ۵-۱۵).

حزقیای پیغمبر بیمار و مشرف به مرگ می‌شود، و یهوه اشعیاء بن آموص نبی را نزد او می‌فرستد که به وی بگوید خداوند می‌فرماید تدارک خود را ببین زیرا که به همین زودی می‌میری. حزقیای روی خود را به سوی دیوار می‌کند و زار زار می‌گرید، و کلام خداوند بر اشعیاء نازل می‌شود که به پیشوای قوم من حزقیای بگو حالا که حاضر به مردن نیستی و گریه کردی پانزده سال بر روزهای عمرت می‌افزایم. و اکنون قرصی را از انجیر بگیر و بر دمل خودت بگذار تا شفا بیابی (کتاب دوم پادشاهان، باب بیستم، ۸-۱).

یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل از الیشع پیغمبر درخواست می‌کند که برای پیروزی او در جنگ به حضور خداوند دعا کند، و الیشع به او می‌گوید که به حیات یهوه که اینک به حضور او ایستاده ام قسم که اگر احترام یهوشافاط پادشاه یهودا را نگاه نمی‌داشتم به سوی تو نظر نمی‌کردم، اما الان برای من مطربی بیاور، و چون مطرب می‌آید و ساز می‌زند خدا خوشش می‌آید و به الیشع پیغمبر خود دستور می‌دهد که به یهورام بگوید خداوند می‌فرماید در این وادی خندق‌ها بسازید تا دشمنان نتوانند پیشرفتی کنند (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۱۳-۱۷). اخاب پادشاه اسرائیل به اغوای همسرش ایزابل که او را بر خلاف خواست یهوه به تصرف تاختستان وا می‌دارد خشم خداوند را بر می‌انگیزد و یهوه توسط الیاس نبی به او پیغام

می‌دهد که او را بالکل هلاک خواهد ساخت و کلیه مردان خاندان او را خواه آزاد و خواه محبوس خواهد کشت و دستور خواهد داد که سگان خون خود او را بلیسند و ایزابل همسرش را نیز حصار یزرعیل بخورند، و آخاب که این را می‌شنود جامه خود را چاک می‌زند و پلاس در بر می‌کند و روزه می‌گیرد و بر زمین می‌خوابد. در این حال کلام خداوند بر الیاس نازل می‌شود که دیدی چگونه آخاب از من ترسید و متواضع شد؟ پس از این جهت که در حضور من متواضع شده است دیگر بلائی بر سرش نمی‌آورم، اما در ایام سلطنت پسرش بلا را بر او عارض خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و یکم، ۲۱-۲۹).

«و چون سلطنت رحبعام استوار گردید او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند یهوه را ترک کردند، و یهوه شیشق پادشاه مصر را به اورشلیم بر آورد با ۱۲۰۰ ارابه و ۶۰/۰۰۰ سوار و خلقی بی‌شمار از مصریان و لوبیان و سکیان و حبشیان، و به شمعیا نبی گفت که از جانب او به رحبعام و سروران یهوه بگوید که من شما را به دست شیشق هلاک خواهم کرد. آن گاه رحبعام و سرداران اسرائیل تواضع نمودند، و خداوند به شمعیا گفت چون که تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد ولی بنده شیشق خواهم کرد تا قدر بندگی مرا بدانند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب دوازدهم، ۸-۱).

.....  
 وقت دیگر خدا در نقش یک جاسوس یا مأمور اطلاعاتی عمل می‌کند:

«در آن زمان اینا پسر یربعام پادشاه بیمار شد، و یربعام به زن خود گفت: «برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به نزد اخیای نبی برو و برای او ده قرص نان و کلوچه و کوزه غسل ببر تا تو را از آنچه بر فرزند ما روی خواهد داد خبر

دهد. پس زن یربعام چنین کرد و برخاسته با صورت مبدل به شیلوه رفت و به خانه اخیا رسید و اخیا نمی‌توانست او را ببیند، زیرا چشمان او از پیری تار شده بود. ولی خداوند محرمانه در گوش او گفت که اینک زن یربعام می‌آید تا درباره پسرش که بیمار است از تو بپرسد و چون داخل شود و به هتت ساختگی خواهد بود که تو او را شناسی. پس چون بیاید بدو چنین و چنان بگوی. و چون اخیا صدای پاهای زن اخیا را که به در داخل می‌شد شنید گفت ای زن یربعام داخل شو، چرا هتت خود را تغییر داده‌ای؟ اکنون از جانب خداوند یهوه به یربعام بگو که چون از خدایان غیر من روی نگرداندی از این راه غضب مرا به هیجان آوردی من نیز اینک بر همه خاندان یربعام بلا می‌فرستم و تمامی آنها را دور می‌اندازند. و می‌فرمایم که هر که از یربعام در شهر بمیرد سگان او را بخورند و هر که در صحرا بمیرد مرغان هوا او را بخورند، و پسرت به مجرد رسیدن پاهایت به خانه خواهد مرد. پس زن یربعام برخاسته روانه شد، و به مجرد رسیدن به خانه پسرش مرد.» (کتاب اول پادشاهان، باب چهاردهم، ۱-۱۷).<sup>۱</sup>

کمال مطلوب یهوه در ارتباط با قوم برگزیده‌اش این نیست که او را دوست داشته باشند، این است که از او بترسند. در کتاب ملاکی نبی از قول خداوند آمده است که من با شما عهد بسته‌ام که میثاق حیات و رستگاری شما است، و بهره این میثاق ترس از خودم را نیز داده‌ام، برای این که من بترسید و در مقابل نام من هراسان شوید (باب چهارم، ۲). به گفته فون راد کارشناس معروف کتاب مقدس، برای یهوه پایه همه عبادات ترس از او است نه عشق

۱- در قرآن نیز آمده است که «پیغمبر در پنهانی به یکی از زنان خود مطلبی را گفت ولی آن زن این مطلب را به کسی دیگر اطلاع داد، و خداوند به پیغمبر خبر داد که فلان زن سر تو را فاش کرده است. پیغمبر از آن زن مواخذه کرد، و او با تعجب پرسید که چه کسی این را به تو گفت؟ پیغمبر فرمود خدای دانا به من خبر داد» (تحریم، ۳)



بدو یا عشق به بشریت و یا کوشش در راه نیل به کمال و تقوی. بهترین یهودی از نظر او آن کسی است که از او بیشتر بترسد، و نزدیک‌ترین مجتهدان مذهبی بدو آنهایی هستند که مهابت او را هر چه زیادتر به مومنان تفهیم کرده باشند. در سفر خروج، خود یهوه حکایت می‌کند که «آن گاه قوم (یهود) از خدا ترسیدند و به بنده او موسی ایمان آوردند»، و سرودی را به افتخار خود در دهان موسی و بنی اسرائیل می‌گذارد که در بند یازدهم آن آمده است: «کیست مانند تو ای یهوه، در میان خدایان، که به اندازه تو ترسناک باشد و به سان تو مهابت داشته باشد؟». دائره المعارف کتاب مقدس، یکی از معتبرترین نشریات توراتی، از اثر منظوم مفقود شده‌ای به نام «جنگ‌های یهوه» نام برده می‌شود که جزو ادبیات توراتی بوده و در آن یهوه با القاب خدای مهیب، فرعون‌شکن، خوردکننده فلسطینیان و ادومیان و موآبیان و کنعانیان مشخص شده است. در کتاب ملاکی نبی که قبلاً ذکر آن رفت، خداوند توسط پیغمبر خود به قوم یهود خشمگینانه بانگ می‌زند که «پسر از پدر خود و غلام از آقای خود می‌ترسد. اگر من پدر هستم ترس از من چه شده است؟ و اگر آقا هستم هیبت من کجا رفته است؟ خیال می‌کنید من نمی‌دانم که شما به عنوان قربانی نان نجس بر مذبح من می‌گذارید، و با آن که گوسفند نرینه‌ای در گله خود دارید بره معیوبی را برای من سر می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که من پادشاه عظیم می‌باشم و اسم من در میان امت‌ها اسم مهیب است؟» (ملاکی نبی، باب اول، ۶). آخرین جملات تورات وعده بیماری و وبا و مرگ و آتش برای کسانی است که از شنیدن نام یهوه به هراس نیفتند، و بند پایانی عهد عتیق این است که: «اینک من ایلیای نبی را قبل از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد تا دل پدران و پسران را برگرداند، مبادا که من با مهابت خود بیایم و زمین را لعنت بزنم» (ملاکی

نبی، باب چهارم، ۵ و ۶).

در مواردی چند در تورات، یهوه نقشی چنان غیر اخلاقی ایفا می‌کند که نه تنها در عرف حقوقی به عنوان کلاهبرداری جرمی قابل تعقیب است، بلکه با محتوای فرمان‌های ده‌گانه معروف خود او نیز مبیانت دارد که «دزدی نخواهی کرد». هنگامی که در مصر به موسی خبر می‌دهد که به همین زودی همه فرزندان ارشد خانواده‌های ارشد مصری را به دست خود خواهد کشت و بعد از آن در دل فرعون خواهد گذاشت که اجازه خروج یهودی را از کشور خود بدهد، به راهنمایی می‌کند که قبل از این ماجرا یهودیان از همسایگان مصری خود هر قدر بتوانند ظروف و آلات طلا و نقره به امانت بگیرند تا بعداً آنها را همراه خود ببرند. عین نوشته تورات در این باره چنین است: «... اکنون به گوش قوم خود بگو که هر مرد از همسایه خود و هر زن از همسایه خود آلات نقره و آلات طلا بخواهند (سفر خروج، باب یازدهم، ۲)، و بنی اسرائیل به دستور موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رخت‌ها خواستند بدیشان دادند، و یهودیان مصریان را به کمال غارت کردند» (همان جا، باب دوازدهم، ۳۵ و ۳۶).

در مورد جنگ یهودیان با دو قوم عمون و موآب که در آن حق با موآبیان است، یهود با کمین‌گذاری کلیه مردم این دو قوم را هلاک می‌کند و به دنبال آن یهودیان اطلاع می‌دهد که تا سه روز اموال و البسه و اشیاء گرانبهای آنها را غارت کنند و در روز چهارم او را متبارک بخوانند:

«... و آن گاه یهو شافاط پادشاه اسرائیل در میان جماعت یهودا در خانه خداوند پیش صحن جدید بایستاد و گفت: ای یهوه، ای خدای پدران ما، مگر تو در آسمان خدا نیستی و

مگر در دست تو قوت جبروت نیست؟ آیا تو خدای ما نیستی که کلیه سکنه این زمین را از آنجا بیرون راند تا آن را برای ابدالآباد به ذریت دوست خویش ابراهیم بدهد؟ پس اکنون بنی عمون و بنی موآب آمده اند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده ای بیرون کنند. ای خدای ما، آیا تو برایشان حکم نخواهی کرد؟ آن گاه روح خداوند بر یحزیل ابن زکریا ابن بنایا ابن یعیل ابن متنیای لوی در میان جماعت حلول کرد، و او گفت ای تمامی یهودا و ای یهوشاف پادشاه، گوش گیرید که خداوند به شما می‌گوید از این گروه عظیم هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن من است که خدای اسرائیل هستم. فردا به نزد ایشان فرود آئید ولی جنگ ننمائید بلکه بایستید و آنچه را خداوند شما برای نجات شما خواهد کرد مشاهده نمائید، و خداوند به ضد بنی عمون و بنی موآب کمین گذاشت و ایشان را هلاک ساخت و چون اسرائیلیان به دیدبانگاه بیابان رسیدند دیدند که اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده و احدی رهائی نیافته بود. و آن گاه یهوه شافاف پادشاه با همه قوم (اسرائیل) به جهت گرفتن غنیمت آمدند و آن قدر اموال و البسه و چیزهای گرانبها برای خود برداشتند که نتوانستند ببرند، و تا سه روز مشغول غارت می‌بودند، پس روز چهارم در وادی برکه جمع شدند و در آنجا خداوند را متبارک خواندند» (تواریخ ایام، کتاب دوم، باب بیستم، ۵-۲۶).

.....

مسئله شکل ظاهری یهوه از معماهای کتاب مقدس است، زیرا با آن که خود وی در کوه سینا به موسی می‌گوید که هیچ کس نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند، در همین کتاب مقدس در موارد متعددی پیغمبران او و دیگران وی را در صورت خدا یا به صورتهائی ناشناس

می‌بینند و نه تنها نمی‌میرند، بلکه خودشان این دیدارها را به تفصیل در تورات حکایت می‌کنند:

در دیدار موسی با یهوه در کوه سینا، موسی از او درخواست می‌کند که «عزت خود را به او نشان دهد»، ولی خداوند بدو می‌گوید: «تو نمی‌توانی صورت مرا ببینی، زیرا هیچ آدمی نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند» (سفر خروج، باب سی و سوم، ۱۸-۲۰). با این همه تورات می‌فرماید که به موسی امکان داده شده که بعد از گذشتن خداوند از برابر او، نشیمنگاهش را ببیند (همان جا، ۱۹-۲۳). علی‌رغم همه اینها در همین سفر خروج آمده است که خداوند از رو به رو با موسی سخن می‌گفت «مثل شخصی که با دوست خود سخن بگوید». پیش از آن نیز به حکایت تورات خدا با پیغمبرش ابراهیم غذا خورده بود (سفر پیدایش، باب هیجدهم، ۸-۱)، و با یعقوب کشتی گرفته بود (سفر پیدایش، باب سی و دوم، ۳۱)، و به دنبال موسی دویده بود تا او را بکشد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴). در کتاب دوم سموئیل وصف دقیقی از یهوه از زبان داود آمده است که به موجب آن یهوه از فراز ابرها به زمین فرو می‌آید، در حالی که از بینی او دود بر می‌خیزد و از دهانش آتش بیرون می‌جهد و از مهابتش زمین می‌لرزد: «آن‌گاه زمین متزلزل گردید و پایه‌های آسمانی بلرزیدند، و از بینی وی دود بر می‌خیزد و از دهان او آتش سوزان در آمد و اخگرها از آن افروخته گردید و او آسمان‌ها را خم کرده نزول فرمود، و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود، . . . از درخشندگی او اخگرهای آتش افروخته شد و برق جهانیده شد. پس اعماق دریا ظاهر شد و پایه‌های ربع مسکون منکشف گردید و خداوند از اعلیٰ علیین فرستاده مرا گرفت» (کتاب دوم سموئیل، باب بیست و دوم، ۸-۱۷). حزقیال نبی نیز در کتاب خود خداوند یهوه را به چشم می‌بیند که بر اورنگی شبیه یاقوت نشسته

است، «و بالای فلک شباهت تختی مثل یاقوت کبود دیدم و بر آن تخت صورتی مانند صورت انسان، و از کمر او به طرف بالا مانند منظره فلز تابان دیدم و بر گرداگردش و اندرونش شعله‌های آتش مانند نمایش قوس و قزح که در روز باران در ابر باشد، و دانستم که منظر جلال یهوه است و چون آن را دیدم به روی خود در افتادم و آن گاه صدائی را شنیدم که به من گفت: ای پسر آدمی بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم» (کتاب حزقیال نبی، باب اول، ۲۶-۲۸). اشعیاء نبی به نوبه خود یهوه را در میان ملائک بال‌دار می‌بیند: «آن گاه خداوند را دیدم که بر کرسی باشکوه خود نشسته بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و هر یکی از آنها دیگری را صدا زده می‌گفت قدوس قدوس یهوه صباوت مملو از جلال اوست. و پایه‌های خانه از صدای او می‌لرزد و خانه از دود پر شد. پس گفتم وای بر من که هلاک شده‌ام، زیرا چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است» (کتاب اشعیاء نبی، باب ششم، ۱-۵). یهوشافاط پادشاه یهودا، با آن که پیغمبر نیست، به آخاب پادشاه اسرائیل حکایت می‌کند که یهوه را بر کرسی خودش دیده و شاهد آن بوده است که وی کسی را فرستاده است تا آخاب را فریب دهد و او را وا دارد که به جلعاد حمله کند تا در آنجا شکست بخورد: «و یهوه شافاط به آخاب گفت به درستی که خداوند را بر کرسی خودش نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان به طرف راست و چپ او ایستاده بودند و خداوند گفت کیست که برود و آخاب را فریب بدهد تا به راموت جلعاد برآمده و بیفتد؟ و روح پلید (شیطان) به حضور خداوند گفت من این کار را می‌کنم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهیم بود. پس خدا فرمود برو و چنین بکن. پس هشدار باش که الان خداوند روحی کاذب را در درون جمیع این انبیای تو گذاشته است» (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۱۹-۲۳، کتاب دوم

تواریخ ایام، باب هجدهم، ۱۸-۲۲). اشعیاء نبی تصریح می‌کند که یهوه در کوه صهیون ساکن است (کتاب اشعیاء، باب هشتم، ۱۸). حزقیال نبی یهوه را شخصاً در داخل معبد اورشلیم می‌بیند که بدو خبر می‌دهد که خیال دارد برای همیشه در آنجا سکونت گزیند: «پس جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود به معبد در آمد، و مرا برداشته به صحن اندرونی آورده و صدائی را شنیدم که از میان خانه با من تکلم می‌کرد، و شنیدم که مردی که پهلوی من ایستاده بود گفت ای پسر آدمی، این است تخت خدائی من و مکان کف پایهام که خیال دارم در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن شوم» (کتاب حزقیال نبی، باب چهل و سوم، ۴-۷). و زکریای نبی از زبان خداوند می‌شنود که «اکنون به صهیون مراجعت نموده ام و بعد از این در میان اورشلیم ساکن خواهم شد» (کتاب زکریا، باب هشتم، ۳).

به حکایت تورات داود پادشاه و پیغمبر در نظر می‌گیرد خانه‌ای که در اورشلیم برای خداوند بسازد که او در آینده مسکن معینی داشته باشد و سرگردان نباشد، ولی کلام خداوند به ناتان نازل شده بدو می‌گوید: «برو به بنده من داود بگو خداوند می‌فرماید که لازم نیست تو خانه‌ای برای سکونت من بنا کنی، زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آورده ام تا امروز در خانه‌ای ساکن نشده ام، بلکه از خیمه‌ای به خیمه‌ای و از مسکنی به مسکنی رفته ام، و آیا در این مدت به احدی از برگزیدگان اسرائیل گفتم که چرا خانه‌ای از چوب سرو آزاد برای من نساختید؟» (کتاب اول تواریخ ایام، باب هفدهم، ۳-۶). با این همه سلیمان، جانشین داود، این کار را سرانجام عملی می‌سازد و خداوند را از بی سر و سامانی بیرون می‌آورد: «... پس سلیمان بنای خانه خداوند را تمام کرد... و خداوند در شب بر سلیمان ظاهر شده بدو گفت: اینک تقاضای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای سکونت ثابت خود برگزیدم. و اکنون اگر

آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ‌ها حاصل زمین را بخورند و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم و با این همه قوم من متواضع شوند و دعا کرده با وجود همه اینها طالب حضور من باشند، آن گاه من تقاضایشان را از آسمان اجابت خواهم فرمود و از این به بعد به دعائی که در این مکان به حضور من کرده شود از نزدیک از نزدیک شنوا خواهم بود» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب هفتم، ۱۱-۱۶).

علی‌رغم همه این گفته‌های مکرر تورات، انجیل یوحنا تصریح داد که هیچ آفریده‌ای تا کنون خدا را ندیده است (یوحنا، باب اول، ۱۸ و باب چهارم، ۱۲). پائولوس رسول نیز در رساله اول خود به قرن‌تیمان (باب سیزدهم، ۲) تأکید می‌کند که دیدن خدا از رو به رو تنها در زندگانی آن جهانی ممکن است و هر کس مدعی آن در این دنیا باشد دروغ گفته است.<sup>۱</sup>

در موارد مختلفی یهوه در موارد رابطه قوم یهود با همسایگان غیر یهود خود، آشکارا موضعی می‌گیرد که در اصطلاح امروزی Apartheid (تبعیض نژادی) نام دارد. حتی یک بار شدت خشم او از این که قوم اسرائیل از غیر یهودیان زن گرفته اند پیغمبر معتبر او عزرا را از ناراحتی به آستانه مرگ می‌کشاند:

«... و من چون آگاه شدم که قوم اسرائیل خویشان را از مردم کشورهای دیگر جدا

نکرده اند بلکه از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس خود

۱- در قرآن در همین باره آمده است که «هیچ دیده‌ای نمی‌تواند او (خداوند) را ببیند، ولی خداوند همه دیدگان را می‌بیند» (انعام، ۱۰۰). با این وجود در قرآن نیز مواردی وجود دارد که در آنها به دست خدا (مأنده، ۶۴)، چشم خدا (قمر، ۱۴)، چهره خدا (بقره، ۱۱۵) و خدا در عرش خود در میان ملائک (طه، ۵) اشاره شده است. این اشارات روشن به جنبه جسمانی خداوند کشف‌های فکری بسیار را در اسلام میان مالکیان از یک سو و حنبلیان و کرامیه و ظاهریان از سوی دیگر برانگیخته بود. فرقه اسلامی معروف ظاهریه (که بنیان‌گذار آن ابو داود اصفهانی بود و به خصوص در اسپانیای مسلمان نفوذ بسیار یافت) معتقد بود که خداوند در عرش خانه دارد که بر دوش ملائک است و هر وقت که حرکت کند، از عرش صدائی شبیه آنچه از زین شتر در زیر سواری قوی‌هیکل بر می‌خیزد به گوش می‌رسد. بعضی عقیده دارند که چهره خدا به چهره مرد سالخوردی با موی سیاه و سپید می‌ماند و برخی به عکس دارای چهره جوانی ساده و خوشرو می‌دانند که نعلینی طلائی به پای دارد. گفته شده است که پس از طوفان نوح خدا آن قدر گریست که به درد چشم مبتلا شد، به طوری که ملائک به عیادتش رفتند، و موقعی دیگر نیز آن قدر خندید که دندان‌های آسیایش پدیدار شد (تشیع و تصوف، نوشته هاشم معروف الحسینی، ترجمه سید صادق عارف، نشریه بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۹، نقل از کتاب اله اکبر، نوشته دکتر روشنگر، ص ۱۷۱).

را با رجاست و نجاست امت‌های دیگر مخلوط کرده اند جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و تا وقت شام متحیر نشستیم، و در وقت شام از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده به زانو در آمدم و دست خود را به سوی یهوه خدای خویش بر افراشتم و گفتم ای خدا، من خجالت دارم که اوامر تو را ترک نموده ایم که فرموده ای آن زمینی که شما (بنی اسرائیل) برای تصرف آن می‌روید زمینی است که از نجاسات امت‌های کشورها نجس شده است و آنها به رجاسات و نجاسات خویش از سرتاسر مملو ساخته اند، پس دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود مگیرید و هرگز سعادت‌مندی و سلامتی را برای ایشان مطلبید تا خودتان این زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی وا گذارید . . . . پس عزرا گریه‌کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود و گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل زار زار می‌گریستند، و شکنیا، ابن یحیاییل به عزرا گفت پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که این زنان و اولاد آنان را از خود دور کنیم . . . پس در روز سوم که روز بیستم از ماه نهم بود همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و از ترس خدا و نیز به سبب باران سخت می‌لرزیدند. آن گاه عزاری کاهن برخاسته به ایشان گفت شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته و جرم اسرائیل را افزوده اید . . . پس جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته اند در وقت‌های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد. پس در روز اول ماه دهم برای تفتیش این امر نشستند و تا روز اول ماه اول کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند به اتمام رسانیدند.» (کتاب عزرا، باب نهم و دهم).



وقت دیگر خداوند آب پاکی را روی دست پیغمبرانی که بارها خودش به ایشان وحی فرستاده و آنها را واسطه‌های خویش با قوم برگزیده خود دانسته است می‌ریزد و همه را دروغگو و فریب‌کار می‌خواند:

«من این انبیاء را نفرستادم، ولی آنها ادعای رسالت مرا کردند. با ایشان سخن نگفتم، اما از جانب من به نبوت پرداختند . . . سخنان این انبیای کاذب را شنیدم که به مردمان می‌گفتند یهوه در مکاشفه یا در عالم رویا به من چنین گفت . . . تا به کی این انبیائی که به دروغ نبوت می‌کنند به روی خودشان نمی‌آورند که انبیای دل خودشان بیش نیستند و با نقل رویاهائی که هر کدام به همسایه خود بازگوئی می‌کنند کاری می‌کنند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنان که پدران ایشان مرا به خاطر بعل از یاد بردند؟ چرا آن نبی که مرا در مکاشفه یا در رویا دیده است رویای خود را به راستی بیان نمی‌کند؟ و آن که کلام مرا دارد کلام مرا به درستی نقل نمی‌کند؟ آخر گاه را با گندم چه کار است؟ اینک من به ضد این انبیائی هستم که کلام مرا از یکدیگر می‌دزدند و به دروغ می‌گویند که او گفته است. مرا با اکاذیب خود گمراه می‌نمایند، زیرا که من هیچ یک از ایشان را نفرستادم و مأموریتی به آنها ندادم. و چون قوم من پرسند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ و اگر بگویند وحی یهوه، پس من که یهوه هستم می‌فرمایم که به شما فرموده بودم ادعای وحی یهوه را مکنید. لهذا اینک شما را بالکل فراموش خواهم کرد و عار عبدی و رسوائی را که فراموش نخواهد شد بر شما خواهم فرستاد» (کتاب ارمیاء نبی، باب بیست و سوم، ۲۱-۴۰).<sup>۱</sup>

۱- این ارمیای نبی که به نمایندگی خداوند انبیای گذشته اسرائیل را فرستادگان کاذب یهوه اعلام می‌کند، قبلاً شخص خودش را در کتاب خویش نه تنها فرستاده یهوه می‌داند، بلکه تأکید می‌کند که حتی پیش از آن که نطفه او بسته شده باشد پیغمبر بوده است:

با همه اینها، شاهکار شاهکارهای «خداوند یهوه» چیز دیگری غیر از همه اینهاست، چیزی که نه تنها در تاریخ مذاهب جهان بلکه در تاریخ جهان به صورت کلی، پدیده‌ای منحصر به فرد است.

چنان که پیش از این گفته شد، در جریان مهاجرت ابراهیم از بین النهرین به ارض کنعان خداوند بر وی ظاهر می‌شود و بدو می‌گوید: «می‌خواهم با تو عهدهی ببندم که ذریت تو را بسیار بسیار کثیر گردانم و تو را پدر امت‌های فراوان کنم و بسیار بارور نمایم و امت‌ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند تا تو را و بعد از تو ذریت خدا باشم و زمین غربت تو یعنی تمامی ارض کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، به شرط آن که تو نیز عهد مرا نگاه داری که بعد از تو گوشت غلفه هر ذکوری از اسرائیل ختنه شود» (سفر پیدایش، باب هفدهم)، و پیش از همه خود ابراهیم در ۹۹ سالگی ختنه می‌شود. ولی گذشته از این مشکل که چرا آلت فرزندان اسرائیل ارتباطی چنین سرنوشت‌ساز با دستگاه الهی داشته است، این مشکل دیگر نیز در کار بوده که این سرزمینی که خداوند آن را از دریای قلزم تا بحر فلسطین و از صحرای سینا تا نهر فرات به طور دربست و برای همیشه به ذریت ابراهیم بخشیده یک سرزمین بی‌صاحب و خالی از سکنه نبوده بلکه مسکن هفت قوم بزرگ و ده‌ها قوم کوچک‌تر بوده است که اسامی همه آنها دقیقاً در تورات آمده است. در چنین شرایطی منطقاً می‌بایست پیش از اجرای مفاد این تعهدنامه ترتیب قابل قبولی برای جا به جای این مردمی که به هر حال آنها نیز بندگان خدا بوده اند داده شود تا خانه به صورتی

« . . . . پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت قیل از آن که تو را در شکم مادرت صورت بندم تو را شناختم و در همان جا تو را تقدیس نمودم و نبی امت‌ها قرار دادم» (کتاب ارمیا نبی، باب اول، ۴ و ۵).

منصفانه و مشروع برای مالکان نورسیده خالی شده باشد. راه حل انتخابی یهوه مطلقاً این نیست، راه حل غیر منتظره دیگری است که یک کتاب تمام از کتاب‌های تورات، شامل ۲۴ باب و ۸۰۰ بند به شرح دقایق آن اختصاص داده شده است: «پس موسی به دستور خداوند دوازده هزار نفر را به جنگ مدیان فرستاد و آنها همه ذکوران مدیان را کشتند و زنان و اطفال ایشان را به اسیری گرفتند و جمیع بهائم و مواشی ایشان همه املاک‌شان را غارت کردند و تمامی مساکن ایشان را به آتش سوزانیدند و پس اسیران و غنائم را نزد موسی و العازار کاهن آوردند، و موسی به روسای لشکر غضبناک شد چرا زنان و اطفال را زنده نگاه داشته بودند، و گفت پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مردی را شناخته باشد بکشید، ولی هر دختری را که مردی را نشناخته و با او هم‌بستر نشده باشد برای خودتان نگاه دارید» (سفر اعداد، باب سی و یکم، ۱-۱۸).

بعد از در گذشت موسی، خداوند با رئیس سپاهیان او یوشع بن نون تماس می‌گیرد و طرح جنگی خویش را به اطلاع او می‌رساند و جزئیات اجرای آنها را مشخص می‌کند: «... و خداوند بعد از وفات موسی به بنده خود یوشع بن نون خطاب کرد که موسی بنده من وفات کرده است، پس برخیز از رود اردن عبور کن، و من چنان که به موسی وعده کردم هر جایی را که کف پای شما بر آن نهاده شود به شما می‌بخشم، از صحرا و لبنان تا نهر فرات و تمامی زمین حتیان تا دریای بزرگ به طرف مغرب، و تو تمامی این قوم‌ها را که به دست تو تسلیم می‌کنم هلاک خواهی کرد، و مبادا که بر آنها ترحم کنی، زیرا یهوه خدایت ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا به دست تو هلاک شوند و پادشاهان ایشان را به دست تو تسلیم خواهیم نمود تا ایشان را هلاک سازی و نام‌شان را از زیر آسمان محو کنی، از

ایشان مترس زیرا یهوه خدای تو خدائی عظیم و مهیب است» (سفر تثنیه، باب هفتم، ۱۶-۲۵).

«و خداوند به یوشع گفت اینک اریحا و پادشاهش و مردان جنگی آن را به دست تو تسلیم کردم. پس آن را تصرف کرده باشی هر موجودی را که در شهر است از مرد و زن و جوان و پیر و گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کن و ذی‌نفسی را در آنجا باقی نگذار، و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین که به غنیمت گیری وقف من خواهد بود. و یوشع شهر را با آنچه درون آن بود به آتش سوزانید به جز راحاب فاحشه را که زنده نگاه داشت» (صحیفه یوشع، باب ششم، ۲-۲۵).

«... پس خداوند به یوشع گفت اینک ملک عای و همه قوم او را به دست تو دادم. پس تمامی مردان جنگی خود را بردار و به عای برو... و چون شهر را به تصرف درآوردی پس آن را به آتش سوزان. شهر به آتش سوخته شد و یوشع و تمامی اسرائیل مردان عای را کشتند به طوری کسی از آنان باقی نماند، زیرا که یوشع دست خود را پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد، لیکن بهائم و غنیمت آن را اسرائیل برای خود به تاراج برد و موافق کلام خداوند که به یوشع فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آن را خرابه ساخت که تا امروز باقی مانده است.» (صحیفه یوشع، باب هشتم، ۲۲-۲۵).

در تصرف شهر عای مثل همیشه به فرمان یهوه همه آدمیان و چهارپایان شهر حتی سگان و گربه‌ها قتل‌عام می‌شوند و خود شهر نیز ویران می‌شود. با این وصف یهوه با علم خدائی خود احساس می‌کند که هنوز چیزی باقی مانده که نابود نشده است و یوشع پیغمبر را به خاطر این قصور مورد عتاب قرار می‌دهد. یوشع پس از جستجوی فراوان پی می‌برد که

یکی از یهودیان به نام عخان بن کرمی بن زبدی بن زارح یک شمش طلا و دویست سکه نقره را از بین نبرده و برای خودش نگاه داشته است. عخان خود بدین گناه اعتراف می‌کند و طلا و نقره را پس می‌دهد، ولی به دستور یهوه او را با زن و فرزندان و تمامی بستگانش و خدمتکاران و خران و گوسفندانش به دره آخور می‌برند و در آنجا همه آنها را سنگسار می‌کنند و بعد در آتش می‌سوزانند (صحیفه یوشع بن نون، باب هفتم، ۱۸-۲۵).

«... پس خداوند به یوشع گفت: از ادونیان مترس، زیرا ایشان را به دست تو دادم. و یوشع تمامی شب را از جلجال کوچ کرده ناگهان بر ایشان برآمد و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی هلاک کرد، و چون پیش اسرائیل فرار می‌کردند خداوند بر ایشان از آسمان سنگ‌های بزرگ بارانید و مردند، و آنانی که از سنگ‌های تگرگ مردند بیشتر بودند از آنهایی که قوم اسرائیل به شمشیر کشتند» (صحیفه یوشع، باب دهم، ۹-۱۱).

«و اسرائیلیان قوم موآب را که از حضور ایشان منهزم شدند کشتند و شهرهایشان را منهدم کردند و بر هر قطعه زمین نیکو سنگ انداختند و آن را از سکونت انداختند و تمامی چشمه‌های آب را مسدود ساختند و کلیه درختان میوه را قطع نمودند و در جای آنها سنگ‌های قبر گذاشتند» (کتاب دوم پادشاهان، باب سوم، ۲۴ و ۲۵).

«پس یوشع مقیده را گرفت و به امر خداوند همه نفوسی را که در آن بودند به دم شمشیر هلاک کرد و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن با تمامی اسرائیل با لبه جنگ کرد و خداوند آن را نیز به دست تسلی نمود، پس همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و بعد از آن به لاخلیش گذشت و به مقابلش اردو زده با آن

جنگ کرد و خداوند لاخلیش را به دست اسرائیل سپرد که در روز دوم تسخیر نمود و یوشع همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت. آن گاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخلیش آمد و یوشع او را شکست، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت، و پس به علجون گذشت و در همان روز آن را گرفته به دم شمشیر زد و همه کسانی که در آن بودند در یک روز هلاک کرد چنان که با لاخلیش کرده بود. و پس به حبرون برآمده با آن جنگ کرد و هر ذی نفس را هلاک کرد، چنان که یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود. و یوشع این ملوک و زمین های ایشان را گرفت زیرا که یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل جنگ می کرد.»

«و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل در آیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد و برایشان رحمت نشود، بلکه ایشان را نابود سازد، چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود» (صحیفه یوشع، باب های اول تا بیست و یکم).

در دنباله اینها، در باب های بیست و دوم تا بیست و چهارم همین صحیفه یوشع، ۷۶ شهر دیگر نام برده می شوند که یکایک آنها به همین ترتیب، به دستور یهوه و با نظارت مستقیم او گاه به فرماندهی او تصرف و قتل عام و غارت و سوزانده می شوند.

این قتل عام ها آن قدر برای خداوند یهوه و برای قوم برگزیده او مهم است که حتی یک بار یوشع گردش خورشید را در آسمان متوقف می کند تا فرصت بیشتری برای تعقیب «اموریان» و کشتن همه آنها داشته باشد: «... آن گاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به آفتاب گفت که بر جبعون بایستد، و به ماه نیز گفت که بر وادی ایلون بایستد، پس آفتاب ایستاد و قریب به تمامی روز در فرو رفتن تعجیل نکرد، و ماه

نیز توقف نمود تا قوم بقیه آموریان را نابود کردند» (صحیفه یوشع، باب دهم، ۱۲ و ۱۳).<sup>۱</sup>

محقق ایتالیائی گارلی محتوای صحیفه یوشع تورات را اقتباسی از منظومه‌های حماسی آشوری می‌داند که به شرح پیروزی‌های خونین پادشاهان آن اختصاص یافته است، و نمونه‌ای از آنها را هم اکنون در موزه باستان‌شناسی برلین می‌توان دید: «به یاری ایشتار و آشور، خدایان بزرگ، و به فتوای کاهنان مقدس، با لشکریان و ارابه‌ای جنگی خودم از کوه‌ها گذشتم و به جانب کینابو رفتم. به شهر و قلعه مستحکم آن یورش آوردم و آنجا را تصرف کردم، همه مدافعان قلعه را از دم تیغ گذراندم و سه هزار اسیر را زنده زنده در آتش سوزاندم و حتی یک تن از آنان را باقی نگذاشتم تا به کار گروگانی رود. سردار دشمن را به دست خودم پوست کندم و پوستش را به دیوار شهر آویختم. آن گاه به جانب شهر تلا رفتم که به خوبی مستحکم شده بود و سه بارو داشت. چون صاعقه بدان یورش بردم و سرانجام آن را گشودم. سه هزار سپاهی را در همان دروازه شهر از دم تیغ گذراندم، سپس بسیاری دیگر را در آتش سوزاندم. اسرای فراوانی نیز گرفتم که از آنها پاره‌ای را دست بریدم و پاره‌ای دیگر را گوش و بینی، و چشمان بسیاری از آنها را در آوردم. از بدن‌های کشتگان پشته‌ها ساختم و سرهایشان را به تاک‌های بیرون شهر آویختم و جوانان و دختران را زنده در شعله‌های آتش انداختم. کاری کردم که خدای بزرگ، آشور و خدای بزرگ ایشتار، از من راضی شدند» (سنگ‌نوشته آشور نضیر بل Assurnazirpal پادشاه آشور در قرن نهم پیش از میلاد). به حکم این که تاریخ تکرار می‌شود در سال‌های جنگ جهانی دوم نیز تلاش مشابهی از جانب «ملت برتر» دیگری

۱- این نوشته تورات یکی از دلایل محکومیت گالیله در محاکمه معروف او در سال ۱۶۱۶ قرار داشت زیرا قضاوت کلیسا با استناد به این که یوشع خورشید را از حرکت باز داشته بود و نه زمین را، نتیجه‌گیری کردند که فرضیه گالیله مبنی بر حرکت زمین بر خلاف کتاب مقدس و بنابراین باطل است.

با منطق «فضای حیاتی» صورت گرفت که میلیون‌ها نفر در لهستان و روسیه و در دیگر سرزمین‌های اروپای شرقی قربانی بار آورد، منتها این بار آدم‌کشان اجازه‌نامه‌ای از یهوه در دست نداشتند، ختنه هم نشده بودند!



در انجیل، چنان که قبلاً گفته شد، خدا بر حسب آن که خدای عیسی باشد یا خدای پائولوس قدیس (سن پل) که نویسنده تقریباً نیمی از «عهد جدید» و سازمان‌دهنده واقعی آئین مسیحیت است، دو شخصیتی مخالف یکدیگر دارد. در آن بخش که منعکس‌کننده برداشت‌های فکری و مذهبی پائولوس است رستگاری هر انسان در درجه اول در گرو درجه ایمان او است، و این اصلی است که در مورد تأکید کلیسا قرار گرفته است، در صورتی که در آن بخش دیگری که منعکس‌کننده نظرات خود عیسی است حتی مسیحی بودن و به عیسی ایمان داشتن نیز برای رستگار شدن شرط اساسی شناخته نشده، بلکه این شرط صرفاً محبت به دیگران و دوست داشتن آنها شناخته شده است. چندین بار در انجیل‌ها از قول عیسی نقل شده است که هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او ساکن است. باز آمده است که اگر کسی ملکوت خدا را با پاکدلی کودکان نپذیرد هیچ وقت بدان راه نخواهد یافت (متی، باب نوزدهم، ۱۳-۱۵ مرقس، باب دهم، ۱۵ : لوقا، باب هیجدهم، ۱۶ و ۱۷)، ولی در بخش «یهودی» عهد جدید درباره نحوه رابطه یک مسیحی مومن با حکومت و با هیئت حاکمه آمده است که: «از فرمانروایان خود با چنان خلوص و احترامی اطاعت کنید که از مسیح اطاعت می‌کنید، و این را از راه چاپلوسی نکنید، بلکه با این اعتقاد بکنید که مانند غلامان



عیسی مسیح از این راه اراده خداوند را به جا می‌آورد، زیرا که زمامداران جهان جز با اراده خداوند بدین مقام برگزیده نمی‌شوند» (رساله پائولوس رسول به افسسیان، باب ششم، ۵)، در صورتی که در انجیل‌های چهارگانه از قول عیسی آمده است که: هیچ کس نمی‌تواند بنده دو ارباب باشد. شما نیز یا باید بنده خدا باشید یا بنده طلا» (متی، باب ششم، ۲۴، لوقا، باب دوازدهم، ۲۲). دو محقق سرشناس آلمانی، اشتاوفر و الرت درباره این تضاد می‌نویسد که برداشت انجیل در رساله‌های پائولوس را ملاک قرار دهیم، باید نه تنها نرون دوران خود او، بلکه همه آدم‌کشان تاج‌دار تاریخ به عنوان برگزیدگان خدا مورد تقدیس ما قرار گیرند. در بخش «توراتی» عهد جدید آنهایی که باید رستگار شوند پیشاپیش توسط خداوند تعیین شده اند (رساله پائولوس به رومیان، باب هشتم، ۳۰)، در صورتی که در بخش آن هر کس می‌تواند با محبت خود را شایسته ملکوت خداوند کند و آنجا که حقیرترین حقیران آسان به ملکوت خدا راه می‌یابد، ملایان ریاکار هر قدر هم با قوانین شرایع کتاب مقدس آشنا باشند نه تنها بدین ملکوت آسمانی راه نمی‌یابند، بلکه درهای قلمرو خداوند را به روی دیگران نیز می‌بندند (متی، باب بیست و سوم، ۴، لوقا، باب یازدهم، ۵۲، مرقس، باب دوازدهم، ۴۰).

در بخش «یهودی» انجیل، خدا همان خدای خودکامه و قهار و سخت‌گیری است که در تورات متجلی می‌شود و بعداً نیز او را به صورتی باز هم مطلق‌تر و مقتدرتر در قرآن می‌توان یافت. در این مورد انجیل آمده است: «خداوند می‌فرماید که از یعقوب جانب‌داری کردم زیرا او را دوست داشتم، اما از برادرش عیسو که توأم با او زائیده شده بود. و به فرعون می‌فرماید که تو را به همین منظور به شرارت برانگیختم تا به وسیله تو قدرت خود را نشان دهم و اسم من در سراسر جهان انتشار یابد. یکی از شما به من خواهد گفت: پس دیگر چرا خدا از ما

ایراد می‌گیرد، زیرا کیست که بتواند با اراده او مقاومت کند؟ ولی ای آدم! تو کیستی که از خدا جواب می‌خواهی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد چرا مرا به این شکل ساختی؟ چه می‌شود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمل کسانی شود که مورد خشم او هستند ولی سزاوار هلاکت نمی‌باشند، تا بدین وسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را نشان دهد؟ چه می‌شود اگر خدا بخواهد عظمت و جلال خود را به کسانی که مورد رحمت او هستند و قبلاً آنها را برای این جلال آماده کرده است ظاهر سازد؟» (رساله پائولوس رسول به رومیان، فصل نهم، ۲۲ و ۲۳).<sup>۱</sup>

در جای دیگر همین پائولوس تذکر می‌دهد که «هیچ انسانی نمی‌تواند خود به خود خدا را بجوید یا بدو گرایش یابد، زیرا این مستلزم آن است که قبلاً خدا به او روی آورده باشد». این درست همان برداشتی است که در صدها آیه قرآن منعکس می‌توان یافت. به عکس در مواردی متعدد در بخش «عیسائی» انجیل این نظر منعکس است که خود آدمی است که می‌تواند با محبت خدا را به خویش بخواند. یاسپرس تحلیل‌گر سرشناس کتاب مقدس در ارزیابی این دو برداشت مختلف انجیل از نقش خدا در زندگی انسان‌ها، می‌نویسد:

«آنچه پائولوس با تشبیهاتی عالی ولی وحشتناک بیان داشته تا به امروز اعتبار خود را در معتقدات مسیحیت حفظ کرده است. آوگوستینوس قدیس (سن اوگوستن) این اصل عدم اختیار انسان و تقدیر ازلی خداوند را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته است. لوترو کالون نیز چون او، این فرضیه را هسته کنونی مکتب مذهبی خود قرار داده اند. این اعتقاد در این

۱- اشاره بدین نوشته تورات که: من ام که خدای روشنائی و تاریکی، خدای صلح و جنگ، خدای تندرستی و بیماری هستم. هر کسی را که بخواهم می‌بخشم و بر هر کس که بخواهم رحمت می‌آورم. وای بر کسی که بر من مخاصمت نماید. مگر کوزه به کوزه‌گر می‌گوید که چرا مرا این طور ساختی، یا کسی به زن می‌گوید چه زائیدی؟» (سفر خروج باب سی و سوم، ۱۹ و کتاب اشعیا، باب چهل و پنجم، ۷).

خلاصه می‌شود که رستگاری یا گمراهی ابدی هر انسان حتی قبل از انعقاد نطفه او مشخص شده است، و در این راستا سرنوشت انسان وابسته به خود او نیست، بلکه صرفاً منوط به خشم یا رحمت الهی است.»



در قرآن، چنان که قبلاً گفته شد، خدا نه خدای هزار چهره تورات است، نه خدای دو شخصیتی انجیل، بلکه خدائی در حد اعلی خودکامه است که اساساً پرسش‌هایی که می‌توانند برای دو آئین توحیدی دیگر مطرح شوند در مورد او مطرح‌شدنی نیستند، زیرا که در بیرون از این خدا اصولاً هیچ واقعیتی و هیچ اختیاری وجود ندارد. هیچ تر و خشکی نیست که قبلاً در لوح محفوظ او ثبت نشده باشد و هیچ برگی نیست که بی اجازه او از درختی فرو افتد. هیچ کس جز به فرمان او به دنیا نمی‌آید و جز به فرمان او نمی‌میرد و هر عزتی از او است و هر ذلتی نیز از او است. هر کس رستگار شود او رستگارش کرده است و هر کس هم که به گمراهی رود او گمراهش ساخته است. هر کس که مسلمان شود به خواست او مسلمان شده است و هر کس هم که کافر بماند به خاطر این است که خود خداوند او را کافر خواسته است. خود او است که مهر بر دل‌ها و پرده بر گوش‌ها و چشم‌های آنها می‌گذارد که می‌باید خطاکار باقی بمانند. وقتی که باید مردم شهری هلاک شوند خود او بر آنان حرام می‌کند که از کفر خود توبه کنند، وقتی هم که باید صاعقه غضب خود را بر قومی بفرستد خود او حکام آن قوم را به راه فسق می‌برد تا مستحق کیفر شوند، و پس از هلاک آنان نیز اقوامی دیگر پدید می‌آورد و آنها را هم یکی پس از دیگری به خاک هلاک می‌اندازد تا سرنوشت هر قوم عبرت

دیگران شود. حتی لباس مردمان به فرمان او برایشان دوخته می‌شود و خانه‌ها یا خیمه‌های آنان به فرمان او برایشان ساخته یا افراشته می‌شود. او است که از شاخ و برگ‌های درختان یا از دامنه‌های کوه‌ها برای مردم سایبان‌هایی در برابر تابش خورشید می‌سازد، و است که باغ‌ها و کشتزارها را به مزارع گندم یا تاکستان‌ها و نخلستان‌ها تقسیم می‌کند، و باز هم او است که برخی از میوه‌ها را برای خوردن بر برخی دیگر برتری می‌دهد.

در سی و دو سوره و بیش از دویست آیه قرآن به طور پیگیر بر همه اینها تأکید نهاده

شده است:

خداوند هر کس را که بخواهد به گمراهی می‌کشاند و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند» (ابرهیم، ۴، انعام، ۱۲۵، رعد، ۲۷، اعراف، ۱۵۵، فاطر، ۸، نحل، ۹، سجده، ۱۲، یوسف، ۱۱۰، «هر که را که بخواهد فهم می‌دهد و هر که را که نخواهد نمی‌دهد» (بقره، ۲۵۵، ۲۶۹، ۳۷۲)، «هر که را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل می‌گرداند و هر کس را که نخواهد دلش را در پذیرفتن ایمان سخت می‌کند» (انعام، ۲۵، ۱۰۷، ۱۲۵، کهف، ۵۷، بقره، ۷۰، یونس، ۹۹ و ۱۰۰، جاثه، ۳۳)، «هر کس را بخواهد مشمول رحمت خود می‌کند و می‌بخشد، و هر کس را بخواهد عذاب می‌دهد» (آل عمران، ۷۴ و ۱۲۹، مائده، ۱۸)، «هر که را که بخواهد عزیز می‌کند، و هر که را بخواهد ذلیل می‌کند، به هر کس که بخواهد همه چیز می‌دهد و از هر کس که بخواهد همه چیز را می‌گیرد» (آل عمران، ۲۶، اسراء، ۲۱ و ۳۰)، «هر کسی را که خدا ذلیل کند دیگر کسی او را عزیز نمی‌تواند کرد» (حج، ۱۶ و ۱۸)، «خداوند هر کسی را که بخواهد فراخ‌روزی می‌کند و هر کس را که بخواهد تنگ‌روزی می‌کند» (رعد، ۲۶، عنکبوت، ۶۲، روم، ۳۷، سبأ، ۳۹، نور، ۲۱، ۳۴، ۴۶)، «و ما بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری درجه

دادیم تا عده‌ای از آنها عده دیگری را به خدمت خود گیرند» (زخرف، ۳۲)، «آرزو و توقع بی‌جا در مزیتی که خدا برای بعضی بر بعضی دیگر قائل شده است مکنید» (نساء، ۳۲)، «بنگر که چگونه بعضی از مردم را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و البته در آخرت برتری بسیار بیشتری به بعضی بر بعضی دیگر خواهیم داد» (اسراء، ۲۱)، «چنین است کار خدا، که هر آنچه خواسته باشد می‌کند» (آل عمران، ۴۰)، «در کرده خدا چون و چرا نمی‌توان کرد» (انبیاء، ۲۳)، «هیچ مرد و زن مومن را در کاری که خدا و رسول او بدان حکم کنند اختیاری نیست» (احزاب، ۳۶)، «هیچ مصیبتی به شما نمی‌رسد مگر به اذن خداوند» (تغابن، ۱۱)، «هر کس خواستار دنیا باشد متاع دنیا را به او می‌دهیم — البته به شرط آن که ما خود چنین اراده کرده باشیم — آن گاه جهنم را نصیب او می‌کنیم تا با خواری بدان در آید» (اسراء، ۱۸).

در موارد متعدد دیگری، تصریح شده است که وقت دقیق تولد و مرگ هر آدمی، کلیه آنچه در فاصله این دو بر او می‌گذرد پیشاپیش در «لوح محفوظ» خداوند ثبت شده است و به هیچ صورت قابل تغییر نیست:

«به هیچ کس مصیبتی نمی‌رسد مگر آن که خدا خواسته باشد» (بقره، ۱۰۲)، «برگی از درخت فرو نمی‌افتد که ما بر آن آگاه نباشیم، و دانه‌ای در زیر تاریکی زمین نیست هیچ تر و خشکی که در لوح محفوظ ما ثبت نباشد» (انعام، ۵۹)، «و مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آن که در لوح محفوظ ما نوشته باشد» (سبا، ۳۰، نمل، ۷۴، قمر، ۵۲)، «هیچ کس جز به فرمان خدا و وقتی که اجل او معین شده است نمی‌میرد» (آل عمران، ۱۴۵، فاطر، ۱۱، انعام، ۲، لقمان، ۳۴)، «آنان که باید کشته شوند اگر در خانه‌های خود هم باشند با پای خود به قتل‌گاه خواهند آمد» (آل عمران، ۱۵۴)، «همه امور علم، پیش از آن که اتفاق بیفتد، و بعد از

آن، تابع امر خداوند است» (رم، ۴)، «هر چه برای شما پیش آید، یا نفس شما به شما برسد، پیش از آن که به وقوع پیوندد در کتاب ازلی خداوند مقرر شده است» (حدید، ۲۲)، «ما خود برای هر پیغمبر دشمنانی را از آدمیان و از اجنه و شیاطین برانگیختیم، و البته، اگر نمیخواستیم چنین نمی شد» (انعام، ۱۱۲).

چهارپایان تنها برای این آفریده شده اند که برای حمل و نقل یا پوشش یا تغذیه مورد استفاده آدمیان قرار گیرند و کشتی‌ها برای این ساخته شده اند که مسافرانی که بر آنها سوار می‌شوند از بابت شکر نعمت به جا آورند. البته دیگر جانداران روی زمین نیز تنها برای بهره آدمیان به وجود آمده اند:

«... همه موجودات زمین را برای بهره شما آدمیان خلق کردیم (بقره، ۲۹)، و اسب و قاطر و الاغ را آفریدیم تا بر آنها سوار شوید (نحل، ۸)، و چهارپایان را آفریدیم تا از مو و پشم آنها بهره ببرید و گوشتشان را بخورید و آنها بارهای سنگین شما را که جز با مشقت حمل نتوانید کرد از شهری به شهر دیگر ببرند (نحل، ۷). و برای سواری شما کشتی‌ها را خلق فرمودیم تا چون بر آنها سوار شوید شکر نعمت ما را به جا آورید (زخرف، ۱۲)، و اگر اراده کنیم باد را فرو می‌نشانیم تا کشتی‌ها بر پشت آن از حرکت» (شوری، ۳۳).

«و ما آب را در اندازه لازم از آسمان بر زمین فرستادیم و آن را در روی زمین نگاه داشتیم در حالی که می‌توانستیم آن را از میان ببریم، و به برکت آن برای شما نخلستان‌ها و تاکستان‌ها آفریدیم تا میوه‌های خوراکی خود را به فراوانی در آنها بیابید. و درختی را نیز رویاندیم که از کوه سینا می‌آید و برای خوردگان خود میوه‌ای پرروغن (زیتون) به بار می‌آورد. و نیز برای شما گاو و گوسفندان را به وجود آوردیم تا شیرهای را که از پستان آنها

بیرون می‌آید بنوشید و بهره‌های دیگر ببرید و گوشت‌شان را نیز بخورید، و به هنگام ضرورت آنها را به کار حمل و نقل خود بگمارید و بر پشت‌شان، چون بر روی کشتی سفر کنید» (مومنون، ۱۸-۲۲).

در مورد ساده‌ترین امور زندگی روزمره آدمیان نیز از آنان سلب اختیار شده و حتی در مسائلی مانند مسکن و لباس و خوراک و کشت و کار هیچ سهمی برای خود آنان منظور نشده است: «برای شما لباس خلق کردیم تا از گرما و سرما محفوظ باشید، و برای سکونت دائم شما خانه‌ها را برایتان ساختیم و برای سکونت موقت‌تان خیمه‌هایی را از پوست چهارپایان ترتیب دادیم تا در وقت حرکت سبک باشید، و از پشم و کرک و موی این چهارپایان برای شما اثاثه منزل و متاع‌های مختلف خلق فرمودیم (نحل، ۸۰)، و در کوه‌ها و جاده‌ها راه‌هایی برای رفت و آمد شما تعبیه فرمودیم (انبیاء، ۳۱)، و برای حفظ شما از گرما از درختان سایبان ساختیم و نیز دیورهای کوه‌ها و غارها را برایتان پوششی در برابر آفتاب قرار دادیم (نازعات، ۳۲)، و به زمین قطعاتی مجاور یکدیگر دادیم که یک جا باغ انگور باشد و جائی مزرعه غلات و جائی دیگر نخلستان (رعد، ۳)، و بعضی از میوه‌ها را برای خوردن بر برخی دیگر برتری دادیم (رعد، ۴)».

آیات متعدد دیگری از قرآن بر این موضوع شگفت‌آور تأکید نهاده اند که این خود خداوند است که افرادی را به راه راست می‌برد تا شایسته رفتن به بهشت شوند، و افرادی را نیز به خطاکاری می‌کشاند تا آنان را مستحق دوزخ کند، زیرا «وعدده خداوند تخلف‌ناپذیر است که جهنم را از آدمیان و از اجنه پر کند»:

«ما خود پرده بر دل برخی از افراد نهاده ایم که گوش‌شان بر شنیدن سخن حق سنگین

باشد» (انعام، ۲۵، اسراء، ۴۶، اعراف، ۱۰۰)، «مهر بر دل‌ها و پرده بر گوش‌ها و چشم‌هایتان نهاده ایم» (بقره، ۶ و ۷)، «اگر می‌خواستیم همه مردمان را به راه راست هدایت می‌کردیم، ولی وعده ما تخلف‌ناپذیر است که جهنم را از اجنه و از آدمیان پر کنیم» (انعام، ۱۲۸ و ۱۴۹، هود، ۱۱۸ و ۱۱۹، اعراف، ۱۷۸ و ۱۷۹، سجده، ۱۳، نساء، ۱۰ و ۱۴، توبه، ۶۸، علق، ۱۵)، «اگر می‌خواستیم، تمام خلایق را امت واحدی می‌آفریدیم، لیکن چنین نکردیم تا هر که را خود بخواهد مشمول رحمت خویش کنیم» (شوری، ۸)، «هر کس که خداوند او را به گمراهی رساند، دیگر هیچ کس هادی او نشود و پیوسته در گمراهی بماند» (اعراف، ۳۰ و ۱۸۶، نساء، ۱۴۳، زمر، ۲۳ و ۳۶، رعد، ۳۳، غافر، ۳۳، فاطر، ۸، مدثر، ۳۱، شعرا، ۴)، «اگر خدا می‌خواست اینها مشرک نمی‌شدند، اما ما خود چشم و دل ایشان را از گرویدن به حق گردانیدیم» (انعام، ۱۰۷ و ۱۱۰)، «... و تا روز قیامت میان آنها دشمنی انداختیم» (تحریم، ۱). به موازات این قانونی که بر آدمی به صورت فردی حکم فرماست، قانون مشابهی نیز بر زندگی دسته‌جمعی اقوام و ملل جهان حکم فرماست:

«صاعقه غضب خود را بر سر هر قومی که بخواهیم فرود می‌آوریم» (رعد، ۱۳)، «... چون بخواهیم اهل دیاری را هلاک کنیم فرمانروایان آن را وا می‌داریم تا راه فسق بروند و مستحق کیفر شوند، آن گاه آنها را هلاک می‌کنیم» (اسراء، ۱۶ و ۱۷)، «و حرام است بر هر شهری که باید مردم آن هلاک شوند که آن مردم از کفر خود توبه کنند» (انبیاء، ۹۵)، «بر گردن‌شان تا زنج زنجیر عذاب نهادیم و راه پس و پیش را بر آنان بستیم و پرده بر چشم‌ها و دل‌هایشان افکندیم» (یس، ۷-۱۰)، «تندبادی سرکش فرستادیم که هفت شب و هشت روز متوالی بر آنها مسلط بود، و جملگی مانند ساقه نخل خشک شده‌ای به خاک هلاک افتادند»



(حاقه، ۶ و ۷)، «پس آنها را صاعقه آتش در گرفت در حالی که نه توان گریختن داشتند و نه یار و مددکاری برای خود یافتند» (ذاریات، ۴۴ و ۴۵)، «و برای هلاک آنها صیحه‌ای از آسمان فرستادیم که همه مانند گیاه خشک شدند» (قمر، ۳۱)، «و تنور آتش بر آنها بجوشید» (هود، ۴۰)، «و عذاب خدا به شکل بادی سهمگین بر آنها روی آورد و چون صبح شد جز خانه‌های ویران از آنها اثری نماند» (احقاف، ۲۴ و ۲۵)، «دیدگانش را بی‌نور کردیم و گفتیم که اینک عذاب قهر و انتقام ما را بجوشید» (قمر، ۳۷ و ۳۹)، «زلزله‌ای سخت فرستادیم که برای آنان مرگ مسلم به همراه آورد» (عنکبوت، ۳۷)، «تندبادی خزانی به سوی آنان فرستادیم که بر هر چه می‌وزید آن را مانند استخوان می‌پوسانید» (ذاریات، ۴۱ و ۴۲)، «بر آنان سنگباران عذاب نازل کردیم» (حجر، ۷۳ و ۷۴)، «قسم به آسمان بلند و قسم به روز موعود، که همه اصحاب حدود را کشتیم» (بروج، ۱-۴)، «و جز نوح و اصحابش همه را غرق دریای هلاکت گردانیدیم، و همانا خدای تو خدای رحیمی است» (صافات، ۸۲)، «و قوم لوط را جز اهل بیت او با سنگباران عذاب هلاک ساختیم، و همانا خدای تو توانا و مهربان است» (شعرا، ۱۷۲ و ۱۷۳)، «پس از هلاک اینان اقوامی دیگر پدید آوردیم، و آنها را نیز یکی بعد از دیگری به خاک هلاک انداختیم تا سرنوشت هر قوم را عبرت دیگران قرار دهیم» (مومنون، ۳۱ و ۴۱)، «اصحاب حجر رسولان ما را تکذیب کردند و برای فرار از خطر درکوه‌ها منزل گزیدند، اما ما صبحگاهی آنان را در همان بالای کوه‌ها با صیحه عذاب نابود کردیم» (حجر، ۸۰)، «قوم عاد سرکشی کرد و ما با تندبادی در ایام نحس عذاب ذلت را به آنها چشانیدیم» (اعراف، ۷۳)، «قوم هود شتر صالح را پی کردند، پس بر آنان زلزله‌ای فرستادیم که همه را در خانه‌هایشان از پای در آورد» (اعراف، ۷۴)، «و قوم شعیب را چنان هلاک کردیم که گوئی هرگز در روی زمین نبوده اند»

(هود، ۹۴)، «و نیز اصحاب رس را، و بسیار طوایف و اقوام دیگر را به کیفر کردارشان هلاک کردیم» (فرقان، ۳۸)، «و قارون را با همه ضیاع و عقارش به زیر زمین فرو بردیم» (قصص، ۸۱).<sup>۱</sup>

در مواردی متعدد تذکر داده شده است که هدف خداوند از رویدادهای بد یا خوبی که برای مسلمانان می‌افتد و درک علت آنها برای خود ایشان دشوار است، آزمایش درجه ایمان آنهاست. در صورتی که بارها در قرآن آمده است که ایمان یا عدم ایمان افراد بسته به اراده خود خداوند است و آنان شخصاً اختیاری در این باره ندارند. در مورد دو جنگ احد و بدر که اولی به شکست و دومی به پیروزی مسلمانان انجامید گفته شده است: «اگر به شما در جنگ (احد) آسیبی رسید در عوض به دشمنان شما نیز (در جنگ بدر) آسیبی سخت وارد آمد، زیرا ما پیروزی و شکست را بدین جهت در میان مردم می‌گردانیم که بدانیم آنهائی که ایمان آورده اند کدام اند؟ (آل عمران، ۱۴۰) روزی که دو گروه با یکدیگر (در جنگ احد) رو به رو شدند آنچه به شما رسید به اذن خدا بود تا بدانند مومنان کیان اند و منافقان کدام؟» (آل عمران، ۱۶). «و خداوند شما در جنگ بدر یاری کرد. در صورتی که ضعیفانی بیش نبودید: ... وقتی که تو به مومنان گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان سه هزار تن از ملائکه را به یاری شما فرستد، و اگر از او بترسید و بردباری نشان دهید هنگامی که دشمنان بر شما حمله آورند خداوند پنج هزار ملک دیگر را نیز به کمک شما خواهد فرستاد که بر آنان بتازند، خدا چنین نکرد مگر برای این که خبر نکوئی را به شما بشارت دهد تا دل‌هایتان آرام گیرد» (آل

۱- این آیات مورد استناد فریمن کلارک در تعبر معروقی قرار گرفته که غالباً از او نقل شده است: «خدای محمد را معمولاً باید در زلزله و طوفان و آتش جستجو کرد».

عمران، ۱۲۵ و ۱۲۶).<sup>۱</sup>

«ما قبله‌ای را که تو پیش از آن بر آن بودی تغییر دادیم تا دریابیم چه کسی از پیامبر پیروی می‌کند و چه کسی با او به مخالفت بر می‌خیزد» (بقره، ۱۴۳)، «ما اصحاب کهف را از خواب بر انگیختیم تا بدانیم کدام یک از آن دو گروه حساب مدت درنگ در غار را بهتر نگاه داشته اند» (کهف، ۱۲)، «و شیطان را بر مردمان تسلط ندادیم مگر برای این که بدانیم کیست که به آخرت مومن است و کیست که در آن شک دارد» (سبا، ۲۱)، «اگر خدا می‌خواست که همه کسانی که در روی زمین هستند ایمان می‌آوردند. پس چگونه تو (محمد) می‌توانی همه مردم را به اکراه مومن کنی؟ زیرا که هیچ کس بی اجازه خداوند ایمان نمی‌آورد: (یونس، ۹۹ و ۱۰۰) چگونه می‌خواهی کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنی؟ برای چنین کسی هرگز راهی به هدایت نخواهد بود (نساء، ۹۰). و نوح به قوم خود گفت اگر خدا خواسته باشد شما را گمراه کند، اندرز من به شما سودی نخواهد داشت (هود، ۳۴) «... و با همه این تأکیدات مکرر در مکرر که آدمیان کمترین اختیاری در آنچه پیشاپیش برایشان مقدر شده است ندارند، در مواردی قرآن ناگهان راه عوض می‌کند و برای کسانی که راهی جز راه حق را برگزیده اند خط و نشان می‌کشد:

«بدترین جانوران در نزد خدا کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند و اگر هم آنان را به کلام حق شنوا کنی باز روی از آن بر می‌تابند و بدان اعتراض می‌کنند» (انفال، ۲۲)، «اگر هم ملائکه را بر اینها بفرستیم یا مردگان از قبرها برخیزند و با اینان سخن گویند، باز ایمان

۱- موضوع فرستاده شدن ملائک برای کمک به پیغمبران از تورات و انجیل مایه گرفته است. در کتاب دوم سموئیل (باب پنجم، ۲۴) و کتاب مکابیان (باب پنجم، ۴-۲ و باب یازدهم، ۱۰-۸) این رویداد به صورتی مبهم نقل شده است، ولی در انجیل صریحاً از قول عیسی گفته می‌شود که اگر خواسته باشد می‌تواند از خدا بخواهد که دوازده فوج از ملائک را به یاری او بفرستد (متی، باب بیست و ششم، ۵۳).

نمی‌آورند» (انعام، ۱۱۱)، «خدا کافران را فراموش کرد، زیرا که آنان نیز او را فراموش کرده بودند» (اعراف، ۵۱، توبه، ۶۷، جاثیه، ۴۳). در یکی دو مورد حتی تصریح می‌شود که خوب و بد آدمیان حاصل اعمال خودشان است: «برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده حاصلی نیست» (نجم، ۳۹)، «از سوی خدا برای شما آمده است، هر کسی که آن را دید به رستگاری رسید و هر کسی که کور ماند در خسران ماند» (انعام، ۱۰۴).

علی‌رغم قدرت مطلقه و همه‌جانبه‌ای که قرآن برای خداوند قائل است، گاه همین خداوند به روایت آیات مختلف همین قرآن به صورتی عمل می‌کند که گوئی فقط سخنگوی پیامبر خود و منعکس‌کننده خواسته‌های او در مواردی است که خود وی به دلیل حجب یا فروتنی و یا برای احتراز از برخوردهای ناخوشایند مایل به ابراز آنها نیست. این موضوع کراراً این پرسش را در پیش آورده است که اگر قرآن پیام آسمانی برای همه مردمان و برای همه دوران‌هاست چگونه مسائلی که از لحاظ زمانی و مکانی تنها به امور معینی از زندگانی روزمره پیامبر اختصاص دارند می‌توانند در آن مطرح شده باشند؟

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه‌های پیغمبر داخل نشوید مگر آن که خود او اجازه آن را داده باشد، و بر سفره طعامش منشینید مگر آن که خود او شما را دعوت کرده باشد. وقتی هم که دعوت به خانه یا به طعام شده باشید زودتر از وقت مقرر نیائید و بعد از صرف طعام پی کار خود بروید نه این که برای صحبت کردن باقی بمانید که این کار مایه آزار پیغمبر است هرچند که خود از گفتن آن شرم کند، ولی خداوند از اظهار حقیقت به شما شرمی ندارد (احزاب، ۵۳). هنگامی که می‌خواهید پیغمبر را صدا کنید، او را آن طوری صدا بکنید که یکدیگر را میان خودتان صدا می‌کنید (نور، ۶۳). صدایتان را از صدای پیغمبر بالاتر

نبرید و با او به همان بلندی صحبت مکنید که با همدیگر می‌کنید . . . آنهایی که پیغمبر را پشت خانه با بانگ بلند می‌خوانند بیشترشان مردمی بی‌شعور هستند، زیرا برایشان خیلی بهتر است که صبر کنند تا پیغمبر از خانه خارج شود (هجرت، ۱-۵). هنگامی که پیغمبر از شما می‌خواهد که جا باز کنید پس جا را برای دیگران باز کنید و زمانی که به شما می‌گوید برخیزید پس برخیزید (مجادله، ۱۲). هر گاه از زنان پیغمبر متاعی را می‌طلبید از پشت حجاب بطلبید و رسول خدا را نیازارید. پس از وفات او نیز هرگز با همسرانش ازدواج مکنید که این نزد خداوند گناهی بزرگ است. (احزاب، ۵۳)».

در جای دیگر در مورد همین زنان پیغمبر، در هنگامی که با او گله‌مندی‌های زناشوئی داشته‌اند، در قرآن آمده است: «ای پیغمبر، به زنان خود بگو اگر خواهان زینت دنیائی هستند بیایید تا مهریه‌تان را بپردازم و به خوبی و خوشی آزادتان کنم، اما اگر طالب زندگی اخروی باشید خداوند به شما پاداشی بزرگ خواهد داد، همچنان که کار ناروای شما را دو برابر دیگران به کیفر خواهد رسانید، و هر که را شما که مطیع فرمان رسول باشد اجری مضاعف نصیب خواهد کرد. شما ای زنان پیغمبر، بدانید که مانند سایر زنان نیستید. پس با مردان به نرمی و نازکی سخن مگوئید و در خانه‌هایتان بمانید و خدا و رسول او را اطاعت کنید (احزاب، ۲۸-۳۴) و تو ای رسول لازم نیست در هم‌بستر شدن با زنان خود نوبت آنها را مراعات کنی. هر یک از آنها را که مایل بدو نبودی نوبتش را به عقب بینداز و اگر هم بدو مایل شدی دو باره او را نزد خود بخوان. هیچ کدام از آنها نباید از خواسته تو ناراضی باشند، بلکه باید همگی به آنچه تو بدانان عطا می‌کنی رضا دهند (احزاب، ۵۱). برای چه ای پیغمبر از آنچه خدا بر تو حلال کرده برای خشنودی زنانت صرف نظر می‌کنی؟ (تحریم، ۱)».

دو آیه مختلف قرآن حکایت از آن دارند که خداوند نخست به پیامبر خود توصیه کرده است که کسانی که به قصد تبرک به دیدار او می‌آیند پولی بپردازند تا به مصرف معاش او برسد، ولی چون اینان از این کار اکراه نشان داده اند خداوند نیز بعداً آنان را از پرداخت این پول معاف کرده است:

«ای رسول، از کسانی که به دیدنات می‌آیند صدقه دریافت کن تا آنان را پاک گردانی و طهارت بخشی» (توبه، ۱۰۳) ولی چون مراجعه‌کنندگان از این کار سر باز می‌زدند، خداوند در آیه دیگری راه عذری در برابرشان می‌گذارد: «... اگر نمی‌توانی چنین کنی بدان که خداوند بخشنده و رحیم است. آیا اکراه دارید که پیش از دیدار خود صدقه‌ای بدهید؟ در این صورت ما نیز توبه شما را می‌پذیریم به شرط آن که نماز خود را برپا دارید و زکوه خویش را بدهیم و خدا و پیغمبرانش را فرمان‌بردار باشیم» (مواجهه، ۱۲ و ۱۳).

در جایی دیگر، خداوند در اشاره به نیشخند یکی از دشمنان محمد، عاصی بن دائل، که فرزند نیاوردن پیامبر را دلیل بر عقیم بودن او دانسته و محمد را سخت به خشم آورده بود تأکید می‌کند که این محمد نیست بلکه دشمن بدخواه اوست که خودش عقیم است (کوثر، ۳)، و باز در جایی دیگر خداوند به ابولهب عم پیامبر و همسرش که با محمد دشمنی کرده اند نفرین می‌کند که: «بریده باد دست ابولهب، و زنش نیز هیزم کش جهنم باد!» (لهب، ۱-۳).

## تایپ شده توسط: آرش آریامنش